

# خوابستان و شهرهای دیگر

تی. اس. الیوت

ویرایش تازه

شاپور احمدی

<http://www.poets.org/viewmedia.php/prmMID/18993>

<http://www.poets.org/viewmedia.php/prmMID/20220>

# خرابستان

و شعرهای دیگر

تی. اس. الیوت

خرابستان

و شعرهای دیگر

برگردان

شاپور احمدی

## نما

### نام-شماره

۱. خرابستان / ۷

یک. خاکسپاری مرده

دو. دستی شطرنج

سه. خطابه‌ی آتش

چهار. مرگ در آب

پنج. چنین گفت تندر

### NOTES ON "THE WASTE LAND"

۲. سرود عاشقانه‌ی جی. آلفرد پروفراک / ۸۱

۳. آدمهای پوک / ۷۱

۴. سفر مغان / ۹۹

۵. مارینا / ۱۱۵

۶. چارشنبه‌خاکستران / ۱۳۱

یادداشت‌گرد/ننده / ۱۶۱

خانه‌های پاک / ۱۶۴

شاپور احمدی

The waste land  
خرابستان  
۱۹۲۱

Nam Sibyllam quidem Cumis ego ipse oculis meis  
vidi in ampulla pendere, et cum illi pueri dicerent:  
Σίβυλλα τί θέλεις; respondebat illa: ἀποθανεῖν θέλω.<sup>۱</sup>

برای ازرا پاوند<sup>۲</sup>

Il miglor fabbro<sup>۳</sup>

یادداشتها

۱. «آری، و من با چشمان خود سیبل *Sibyl* را در کومه *Cumae* دیدم که در قفسی آویزان بود و هنگامی که پسران از او پرسیدند: سیبل چه آرزویی داری؟ پاسخ داد: می‌خواهم بمیرم.» از *the satyricon of peronius*
۲. *Ezra Pound* (۱۸۸۵-۱۹۷۲)، شاعر آمریکایی که به الیوت در بازنگری خرابستان یاری رساند.
۳. «برترین استاد» در *Dant's Purgatorio*

## یک. خاکسپاری مرده

آوریل بی‌رحمترین ماه است، از خاک مرده  
یاسها را می‌رویاند، خاطره و هوس را  
درهم می‌آمیزد، با باران بهاری  
ریشه‌های افسرده را بر می‌انگیزد.  
هزمستان گرم‌مان نگه می‌داشت، زمین را  
در برف فراموشی می‌پوشاند، حیاتی اندک  
به آوندهای خشک می‌دماند.  
تابستان متحیرمان می‌کرد، با رگباری از باران  
بر اشتارن‌برگ‌رسته\* *Staranbergerse* فرا می‌رسید؛ در شبستان درنگ می‌کردیم،  
و با دمیدن خورشید به راهمان می‌رفتیم، به هوفگارتن\*\* *Hofgarten* ،  
و قهوه می‌نوشیدیم، و ساعتی گفتگو می‌کردیم.

\*دریاچه‌ای نزدیک مونیخ.

\*\*پارکی عمومی در نزدیکی مونیخ.

## I. The Burial of the Dead

April is the cruellest month, breeding  
Lilacs out of the dead land, mixing  
Memory and desire, stirring  
Dull roots with spring rain.  
5 Winter kept us warm, covering  
Earth in forgetful snow, feeding  
A little life with dried tubers.  
Summer surprised us, coming over the Starnbergersee  
With a shower of rain; we stopped in the colonnade,  
10 And went on in sunlight, into the Hofgarten,  
And drank coffee, and talked for an hour.

Bin gar keine Russin, stamm'aus Litauen, echt deutsch. /  
و در دوران کودکی که در خانه‌ی آرچدوک<sup>۲</sup> *archduke* ، پسر عمویم  
به سر می‌بردیم، او با سورتمه مرا بیرون می‌برد،  
۵ / و وحشت می‌کردم. می‌گفت ماری،  
ماری *Marie* ، خودت را محکم بگیر، و پایین می‌رفتیم.  
در کوهستان آدم احساس می‌کند رها شده است.  
بیشتر شب را مطالعه می‌کنم، و زمستانها به جنوب می‌روم.

\*\*\*

چه هستند این ریشه‌هایی که چنگ انداخته‌اند، چه شاخه‌هایی می‌روید<sup>۳</sup>  
۲۰ / از زباله‌دان سنگی؟ ای پسر انسان،  
تو نمی‌توانی پاسخ دهی یا گمانی کنی، تو تنها می‌شناسی  
تلی از پیکره‌های درهم شکسته را، آنجا که خورشید می‌تابد،  
و درخت خشک سرپناهی ندارد و زنجره امیدی نمی‌دمد،<sup>۴</sup>  
و از سنگ خشک زمزمه‌ی آبی بر نمی‌آید. تنها  
۲۵ / در زیر این صخره‌ی سرخ‌رنگ سایه‌ای هست،  
(بیا به زیر سایه‌ی این صخره‌ی سرخ‌رنگ)،  
و من چیزی متفاوت با سایه‌ات که بامداد  
در پی‌ات گام بر می‌دارد نشانت خواهم داد.  
سایه‌ات که شامگاه بر می‌آید تا دیدارت کند؛  
۳۰ / ترس را در مشتی غبار نشانت خواهم داد.



Bin gar kine Russin, stamm' aus Litauen, echt deutsch.  
And when we were children, staying at the archduke's,  
My cousin's, he took me out on a sled,  
15And I was frightened. He said, Marie,  
Marie, hold on tight. And down we went.  
In the mountains, there you feel free.  
I read, much of the night, and go south in the winter.

What are the roots that clutch, what branches grow  
20Out of this stony rubbish? Son of man,  
You cannot say, or guess, for you know only  
A heap of broken images, where the sun beats,  
And the dead tree gives no shelter, the cricket no relief,  
And the dry stone no sound of water. Only  
25There is shadow under this red rock,  
(Come in under the shadow of this red rock),  
And I will show you something different from either  
Your shadow at morning striding behind you  
Or your shadow at evening rising to meet you;  
30I will show you fear in a handful of dust.

Frisch weht der Wind  
Der Heimat zu  
Mein Irisch Kind  
Wo weilest du? ۶

۳۵ «سال پیش، نخست، گل سنبل‌ی به من دادی

مردم مرا دختر سنبل می‌نامیدند.»

– با این همه هنگامی که از سنبلستان باز می‌آمدیم،

بازوانت پر بود و گیسوانت خیس، نمی‌توانستم

سخن بگویم، و چشمانم خسته بودند، من

۴۰ نه زنده بودم و نه مرده، و چیزی نمی‌دانستم،

نگاه می‌کردم به قلب روشنایی، سکوت.

Od' und leer das Meer. ۷

\*\*\*

مادام سوستاستریس<sup>۸</sup> *Madame Sosostris*، غیبگوی مشهور،

سرمای سختی خورده بود، با این حال

۴۵ او را اندیشمندترین زن اروپا می‌دانند،

با دستی ورق شوم. ببین، او گفت،<sup>۹</sup>

ورق توست، ناخدای مغروق فینیقیایی،

(آنها مرواریدهایی هستند که چشمان او بودند، بنگر!)<sup>۱۰</sup>

این بلادونا *Belladonna* ست، بانوی صخره‌ها *Lady of the Rocks* ۱۱

*Frisch weht der Wind  
Der Heimat zu,  
Mein Irisch Kind,  
Wo weilest du?*

35 "You gave me hyacinths first a year ago;  
"They called me the hyacinth girl."  
—Yet when we came back, late, from the Hyacinth garden,  
Your arms full, and your hair wet, I could not  
Speak, and my eyes failed, I was neither  
40 Living nor dead, and I knew nothing,  
Looking into the heart of light, the silence.  
*Oed' und leer das Meer.*

Madame Sosotris, famous clairvoyante,  
Had a bad cold, nevertheless  
45 Is known to be the wisest woman in Europe,  
With a wicked pack of cards. Here, said she,  
Is your card, the drowned Phoenician Sailor,  
(Those are pearls that were his eyes. Look!)  
Here is Belladonna, the Lady of the Rocks,

۵۰ بانوی موقعیتها.

اینجا مردی است با سه تکه چوب، و این است چرخ فلک،  
و این بازرگان یک چشم است، و این ورق،  
که سفید است، چیزی هست که بر دوش می کشد،  
و دیدنش بر من حرام است. من نیافتم  
همرد آویخته را. بترس از مردن در آب.  
انبوه مردمان را می بینم، می گردند حلقه وار.  
سپاسگزارم. اگر خانم اکیتون *Mrs. Equitone* عزیز را دیدی،  
بگو خودم جدول فال بینی را برایش می آورم:  
آخر این روزها آدم باید خیلی محتاط باشد.

\*\*\*

۵۱ شهری وهمی،

در مه قهوه ای رنگ بامدادی زمستانی،  
جمعیتی بر پل لندن *London Bridge* روان بود، چندان ۱۳  
که گمان نمی کردم مرگ دنبال کرده باشد آن همه را.  
آنها بریده و کمیاب بر می آمد، ۱۴  
و هر کسی به جلوی پای خود چشم دوخته بود.  
از سربالایی می گذشتند و به سوی خیابان کینگ ویلیام *King William* پایین می رفتند،  
آنجا که سنت ماری وولناث *Saint Mary Woolnoth* ساعتها را بر می شمرد  
با صدایی بی جان در آخرین ضربه ی ساعت نه ۱۵

50The lady of situations.

Here is the man with three staves, and here the Wheel,  
And here is the one-eyed merchant, and this card  
Which is blank, is something he carries on his back,  
Which I am forbidden to see. I do not find

55The Hanged Man. Fear death by water.

I see crowds of people, walking round in a ring.

Thank you. If you see dear Mrs. Equitone,

Tell her I bring the horoscope myself:

One must be so careful these days.

60Unreal City,

Under the brown fog of a winter dawn,

A crowd flowed over London Bridge, so many,

I had not thought death had undone so many.

Sighs, short and infrequent, were exhaled,

65And each man fixed his eyes before his feet.

Flowed up the hill and down King William Street,

To where Saint Mary Woolnoth kept the hours

With a dead sound on the final stroke of nine.

آنجا کسی را دیدم که آشنا بود، ایستادم، فریاد زدم: «استتسون *Stetson*!»

۷۰ کسی که در مایلی *Mylae* با من در کشتی بودی! ۱۶

لاشهای که سال پیش در باغت کاشته بودی،

آیا جوانه زده است؟ امسال گل می‌دهد؟

یا سرمای ناگهانی بسترش را به هم ریخته است؟

آه سگ را دور کن از آنجا، دوست آدمها است،

۷۵ وگرنه با ناخنهایش دوباره آن را خواهد کند! ۱۷

You! hypocrite lecteur!—mon semblable,—mon frère! ۱۸

There I saw one I knew, and stopped him, crying: "Stetson!

70" You who were with me in the ships at Mylae!

"That corpse you planted last year in your garden,

"Has it begun to sprout? Will it bloom this year?

"Or has the sudden frost disturbed its bed?

"Oh keep the Dog far hence, that's friend to men,

75" Or with his nails he'll dig it up again!

"You! hypocrite lecteur!—mon semblable—mon frère!"

یادداشت‌های خاکسپاری مرده

۱. من ابداً روس نیستم، اهل لیتوانی‌ام، آلمانی واقعی.

۲. Archduke لقب شاهزادگان سلطنتی در اتریش.

۳. قیاس کنید با کتاب حزقیال نبی ۱-۲۰ (الیوت):

ای پسر انسان، بر پاهایت بایست، و با تو سخن خواهم گفت.

۴. قیاس کنید با کتاب جامعه ۵-۱۲ (الیوت)

۵. صخره دارای لحنی مسیحی است و به عیسی مسیح اطلاق می‌شود.

۶. رجوع شود به *Tristan und Isolde, 1. verses 5-8* (الیوت)

۷. می‌وزد خنک، باد به سوی زادگاه، ای کودک ایرلندی‌ام، کجا انتظار می‌کشی؟

رجوع شود به *Tristan und Isold, 3, verse 24* (الیوت)

۸. *Sosostriis* اسمی ساختگی به مصری.

۹. من با اصول دسته‌ورق تاروت *Tarot* آشنایی دقیقی ندارم و آشکارا از اصول آن دور شده‌ام تا با منظورم جور در

آید. مرد آویخته، یکی از ورق‌های آن، مقصود مرا به دو صورت بیان می‌کند: یکی اینکه در ذهنم با خدای آویخته‌ی فریزر

*The Hanged God of Frazer* جور در می‌آید و دیگر آنکه با شخص باشلاق بر سر در سفر اصحاب به اماوس *Emmaus*

(در قسمت پنجم آن) هماهنگ است، ملاح فینیقیایی و بازرگان پس از آن می‌آیند، همچنین «انبوه مردم»



و «مرگ در آب» که در بخش چهارم شعر دیده می‌شود. مردی با سه تکه چوب (یکی از اجزای شاخص ورق تاروت) را کاملاً به دلخواه با «شاه ماهیگیر» ربط داده‌ام. (الیوت)

۱۰. نگاه کنید به شکسپیر، طوفان، پرده ی اول، صفحه‌ی دوم.

۱۱. *Belladonna. the Lady of the Roks*

بلادونا به معنی بانوی زیبا و همچنین نام گیاهی زهرآگین، واژه‌ای است ایتالیایی، و کلمه‌ی *Lady* (بالابزرگ) صفت و نامی است برای حضرت مریم.

۱۲. قیاس کنید با بودلر:

*Boudelaire: Fourmillante cite, plein de reves,/ou le spectre en plein jour raccroche le passant.* (الیوت)

شارل بودلر (۱۸۶۷-۱۸۲۱)، گلهای شیطانی، هفت پیرمرد: شهری پرهمهمه، شهر آکنده از رویاها،/ جایی که ارواح در تابش بی‌رمق روز در کنار رهگذران گام بر می‌دارند.

۱۳. قیاس کنید با دانته: *In ferno 3.55-57* (الیوت)

*آن‌چنان صفی از مردم،/ که من هرگز باور نمی‌کردم/ مرگ آن همه را دنبال کرده باشد.*

۱۴. قیاس کنید با دانته *In fero 4.25-27* (الیوت)

*اینجا، تا جایی که با شنیدن می‌توان گفت، مویه‌ای جز آه‌ها بر نمی‌آمد و هوای بیرونی را به تپش در می‌آورد.*

۱۵. چیزی که بارها به آن توجه کرده‌ام. (الیوت)

سنت ماری وولنات (*st.may woolnoth*) کلیسایی است در لندن.

۱۶. *Mylae* نام باستانی *Milayyd* بندری است بر ساحل شمالی سیسیلی. نبرد مایلی (۲۶۰ پس از میلاد) در اولین جنگ کارتاژی، همچنان که در جنگ جهانی اول، بر سر اهداف اقتصادی بود.

۱۷. قیاس کنید با مرثیه در شیطان سفید وبستر: *the Dirge in Wester's white Devil* (الیوت)

اما گرگ را از آنجا دور کن، او دشمن آدمی است، / چه با ناخنهایش دوباره آنها را در خواهد آورد.

۱۸. رجوع کنید به *Baudelaire, Fleurs du Mal* (الیوت). این سطر آخرین جمله‌ی دیباچه‌ی گلهای شیطانی بودلر است

به نام *Aulecteur* (به خواننده): تو! خواننده‌ی ریاکار! - همانندم، - برادرم!



## دو. دستی شطرنج

تختی که بر آن نشسته بود، چون سریری سوزان /  
بر سنگ مرمر می‌تابید، جایی که آینه  
بر پایه‌های کَنده‌کاری شده با تاکهای پرخوشه  
ه که از آن کپیدانی طلایی سرک می‌کشید  
(دیگری چشمش را پشت بال خود پنهان کرده بود)  
شعله‌های شمعدان هفت‌شاخه را دوچندان می‌کرد  
و باز می‌تاباند روشنایی را روی میز همچنان که  
درخشش جواهراتش بر می‌آمد و با آن تلاقی می‌کرد،  
ه و بی‌رویه از جعبه‌های اطلسی اسراف می‌بارید؛  
در شیشه‌های عاج و بطریهای رنگی  
با درهای باز، عطرهاى ساختگی شگفت‌آورش در کمین بودند،

## II. A Game of Chess

The Chair she sat in, like a burnished throne,  
Glowed on the marble, where the glass  
Held up by standards wrought with fruited vines  
80 From which a golden Cupidon peeped out  
(Another hid his eyes behind his wing)  
Doubled the flames of seven branched candelabra  
Reflecting light upon the table as  
The glitter of her jewels rose to meet it,  
85 From satin cases poured in rich profusion;  
In vials of ivory and coloured glass  
Unstoppered, lurked her strange synthetic perfumes,

روغنی، پودر یا مایع، آشفته و درهم  
 که حواس را غرقه می‌ساختند در رایحه‌هایی خوش؛ و با هوایی  
 ۹۰ که از راه پنجره تازه می‌شد، می‌جنیدند و اوج می‌گرفتند  
 بر زبانه‌های دراز نفس شمع،  
 و دودشان را بر لاکوریا<sup>۸</sup> می‌ریختند،  
 و اشکال سقف نگارین را می‌لرزاندند.  
 کُنده‌ی دریایی مس‌اندود  
 ۹۵ سبز و نارنجی می‌سوخت در قاب سنگی رنگارنگی  
 که در روشنایی غمناک آن، دلفین کنده‌کاری شده‌ای شناور بود.  
 فراز پیش‌بخاری عتیقه نشان می‌داد  
 (همچنان که پنجره نمایی جنگلی را می‌نمایاند)<sup>۹</sup>  
 دگردیسی فیلومل *Philomel* را، که شاهی وحشی<sup>۱۰</sup>  
 ۱۰۰ به او گستاخانه تجاوز کرده بود؛ هنوز آنجا بلبل  
 با نوایی دست نیافتنی سراسر بیابان را می‌آکند  
 و هنوز او می‌نالید، و هنوز دنیا دنبال می‌کند  
 جیک‌جیک را در گوشه‌های پلید.  
 و دیگر کُنده‌های فرسوده‌ی زمان  
 ۱۰۵ بر دیوار روایت شده بودند؛ شکل‌های ماتم زده  
 که به بیرون خم شده بودند، در همان حال، اتاق مجاور را ساکت می‌کردند.  
 پاها می‌سریدند بر پله‌ها.

Unguent, powdered, or liquid—troubled, confused  
And drowned the sense in odours; stirred by the air  
90 That freshened from the window, these ascended  
In fattening the prolonged candle-flames,  
Flung their smoke into the laquearia,  
Stirring the pattern on the coffered ceiling.  
Huge sea-wood-fed with copper  
95 Burned green and orange, framed by the coloured stone,  
In which sad light a carved dolphin swam.  
Above the antique mantel was displayed.  
As though a window gave upon the sylvan scene  
The change of Philomel, by the barbarous king  
100 So rudely forced; yet there the nightingale  
Filled all the desert with inviolable voice  
And still she cried, and still the world pursues,  
"Jug Jug" to dirty ears.  
And other withered stumps of time  
105 Were told upon the walls; staring forms  
Leaned out, leaning, hushing the room enclosed.  
Footsteps shuffled on the stair.

زیر روشنایی آتش، زیر برس، گیسوانش  
سوسوکنان می‌پراکندند  
/ / ۵ در واژه‌ها بر می‌افروختند، آن گاه بی‌رحمانه خاموش می‌شدند.

\*\*\*

اعصابم امشب خرابه. آره، خراب. پیشم بمون.  
باهام صحبت کن. چرا تو هیچ وقت حرفی نمی‌زنی؟ چیزی بگو.  
داری به چی فکر می‌کنی؟ به چی؟ چی؟  
من هرگز نفهمیدم به چی فکر می‌کنی؟ فکر نکن.

\*\*\*

/ / ۵ فکر می‌کنم در کوی موشهای صحرایی به سر می‌بریم  
آنجا که مرده‌ها استخوانهایشان را از دست داده‌اند.

\*\*\*

«صدای چیه؟»

بادی است به زیر در.

«حالا صدای چیه؟ باد چه کار می‌کنه؟»

۲۰ / هیچ و باز هیچ.

«آیا»

هیچی نمی‌دونی، هیچی نمی‌بینی، به یاد نمی‌آوری

هیچی؟»

\*\*\*

.....

Under the firelight, under the brush, her hair  
Spread out in fiery points  
110Clawed into words, then would be savagely still.

"My nerves are bad to-night. Yes, bad. Stay with me.  
"Speak to me. Why do you never speak. Speak.  
"What are you thinking of? What thinking? What?  
"I never know what you are thinking. Think."

115I think we are in rats' alley  
Where the dead men lost their bones.

"What is that noise?"  
The wind under the door.  
"What is that noise now? What is the wind doing?"  
120Nothing again nothing.

"Do  
"You know nothing? Do you see nothing? Do you remember  
"Nothing?"



به یاد می‌آورم

۲۵ / آنها مرواریدهایی هستند که چشمان او بودند.

«زنده‌ای یا نه؟ هیچی توی سرت نیست؟»

ولی

وای وای وای آن راگ شکسپهری<sup>۱</sup>

چقدر زیباست

۳۰ / چه قدر هوشمندانه

«حالا باید چه کار کنم؟ چه کار کنم؟»

«همین جوری که هستم بیرون می‌دوم، و قدم می‌زنم در خیابان

با موهای آویزان، این طور. فردا چه کار کنیم؟

بعدش چه کار کنیم؟»

۳۵ / آبی گرم در ساعت ده.

و اگر باران ببارد، ماشینی سر پوشیده در ساعت چهار.

و دستی شطرنج می‌زنیم<sup>۲</sup>،

و چشمان بی‌پلک را خواهیم فشرد در انتظار ضربه‌ای بر در.

\*\*\*

وقتی شوهر لیل *lil* سربازی‌اش را تمام کرد، گفتم –

۴۰ / حرفم رو نخاییدم، خودم بهش گفتم،

کمی زودتر می‌خواهیم ببندیم<sup>۳</sup>

حالا که آلبرت *Albert* داره بر می‌گرده، خودت رو کمی خوشگل کن.

.....

I remember

125 Those are pearls that were his eyes.

"Are you alive, or not? Is there nothing in your head?"

But

O O O O that Shakespearean Rag—

It's so elegant

130 So intelligent

"What shall I do now? What shall I do?"

"I shall rush out as I am, and walk the street

"With my hair down, so. What shall we do to-morrow?

"What shall we ever do?"

135 The hot water at ten.

And if it rains, a closed car at four.

And we shall play a game of chess,

Pressing lidless eyes and waiting for a knock upon the door.

When Lil's husband got demobbed, I said—

140 I didn't mince my words, I said to her myself,

HURRY UP PLEASE ITS TIME

Now Albert's coming back, make yourself a bit smart.

او می‌خواد بدونه با اون پولی که بهت داد دندون بگذاری  
چه کار کردی. بهت داد، خودم اونجا بودم.

۴۵ / تو باید اونا همه رو در بیاری، لیل، و یک دست تمیز بذاری.  
آلبرت گفت، قسم می‌خورم نمی‌تونم به صورتت چشم بندازم.  
گفتم، منم دیگه نمی‌تونم. به فکر آلبرت بیچاره باش،

چار سال توی ارتش بوده، می‌خواد خوش باشه،

گفتم، اگه تو بهش نرسی، دیگران هستن

۵۰ / گفت، درست، گفتم، همینه دیگه.

گفت، اون وقت خوب می‌دونم ممنون کی باشم، و به من زل زد.

کمی زودتر می‌خواهیم ببندیم

گفتم، اگر دوست نداری همین جور باش.

دیگران می‌تونن بردارند و بو کنند اگر تو نمی‌تونی.

۵۵ / ولی اگر آلبرت زد رفت، نگي بهت نگفتم:

گفتم، باید از خودت خجالت بکشی که این قدر قدیمی به نظر می‌آیی  
(فقط سی‌ویک سال داشت).

گفت، تقصیرم نیست، صورتش تو هم رفت،

گفت تقصیر قرصهایی‌ست که خوردم تا سقط کنم

۶۰ / (او تا حالا پنج تا داره، نزدیک بود سر جرج *George* کوچولو بمیره.)

دواساز گفت، رو به راه می‌شی، ولی هیچ وقت مثل اول نشدم.

گفتم، خیلی احمقی.

He'll want to know what you done with that money he gave you  
To get yourself some teeth. He did, I was there.

145 You have them all out, Lil, and get a nice set,

He said, I swear, I can't bear to look at you.

And no more can't I, I said, and think of poor Albert,

He's been in the army four years, he wants a good time,

And if you don't give it him, there's others will, I said.

150 Oh is there, she said. Something o' that, I said.

Then I'll know who to thank, she said, and give me a straight look.

HURRY UP PLEASE ITS TIME

If you don't like it you can get on with it, I said,

Others can pick and choose if you can't.

155 But if Albert makes off, it won't be for lack of telling.

You ought to be ashamed, I said, to look so antique.

(And her only thirty-one.)

I can't help it, she said, pulling a long face,

It's them pills I took, to bring it off, she said.

160 (She's had five already, and nearly died of young George.)

The chemist said it would be alright, but I've never been the same.

You are a proper fool, I said.

گفتم، خُب دیگه، اگه آلبرت نخواد ترک ت کنه، خودش بهتر می‌دونه.

اگر بچه نمی‌خواین چرا ازدواج کردین؟

۶۵ / کمی زودتر می‌خواهیم ببندیم

خوب، همون یکشنبه آلبرت اومد خونه، رون بریون خوک داشتند،

از من هم برای شام دعوت کردند، داغاداغ مزه شو چشیدم-

کمی زودتر می‌خواهیم ببندیم

---

کمی زودتر می‌خواهیم ببندیم

۷۰ / شب خوش بیل *Bill* . شب خوش لو *lou* . شب خوش می *May* . شب خوش.

خیر پیش. شب خوش. شب خوش.

شب خوش، بانوان، شب خوش، بانوان نازنین، شب خوش، شب خوش .

Well, if Albert won't leave you alone, there it is, I said,  
What you get married for if you don't want children?

165HURRY UP PLEASE ITS TIME

Well, that Sunday Albert was home, they had a hot gammon,  
And they asked me in to dinner, to get the beauty of it hot—

HURRY UP PLEASE ITS TIME

HURRY UP PLEASE ITS TIME

170Goodnight Bill. Goodnight Lou. Goodnight May. Goodnight.

Ta ta. Goodnight. Goodnight.

Good night, ladies, good night, sweet ladies, good night, good night.

### یادداشت‌های دستی شطرنج

۱. قیاس کنید با *Antony and Cleopatra, 2.2.1.190* (الیوت)

شکسپیر: آنتونی و کلئوپاترا، صفحہ‌ی دوم، پرده دوم:

**قایی‌ی که در آن نشسته بود، مانند سریری سوزان / بر آب می‌سوخت.**

۲. سقف نگارین *laquearia* رجوع شود به *Aneid.1.726* (الیوت)

ویرژیل: آناهید، کتاب اول، بیت ۷۲۶:

**چراغهای تازه افروخته را از سقف نگارین می‌آویزند**

**و چراغها با شعله‌شان بر شب چیره می‌شوند.**

۳. نمای جنگلی *Sylva Scene* رجوع شود به *Milton, Pardis, lost, 4.140* (الیوت)

۴. رجوع شود به *Ovid, Metamorphoses, 6, Philomela*

بنا به اساطیر یونان فیلومل دختر شاه آتن، به دست تریوس *Tereus* شوهر خواهر خود بی‌سیرت و لال شد. با خواهر

خود پروکنه *Procne* از گوشت پسر تریوس خوراکی ساخت و به او خوردند و آن‌گاه گریختند. پس از آنکه تریوس به

جستجوی آنها در آمد، هر سه به صورت پرنده در آمدند: فیلومل پرستو (در اوید بلبل)، پروکن بلبل و تریوس هدهد.

۵. رجوع شود به قسمت سوم، سطر ۱۹۳، خرابستان (الیوت)

۶. قیاس کنید با *J. Webster, The Devil's law Case (3.2.162)* (الیوت)

آیا باد هنوز در آن در می‌وزد؟

۷. *Rag* (پلاس، شندره)، آواز رگتایم آمریکایی.

۸. *Shakespehria* (شکسپهری) املای نادرست *Shakespearean* (شکسپیری)

۹. قیاس کنید با بازی شطرنج در

*Middleton's Women Beware Women* (الیوت)

۱۰. جمله‌ای مرسوم که میفروشهای انگلستان در آخر کارشان به مشتریان می‌گویند. *Hurry up please its time*





## سه. خطابه‌ی آتش

خیمه‌ی رود درهم شکست. آخرین انگشتان برگ  
چنگ می‌اندازند بر ساحل نمناک و فرو می‌روند. باد  
۱۷۵ / خاک قهوه‌ای را در می‌نوردد خاموش. فرشتگان کوچیده‌اند.  
تمیز *Thames* لطیف، آهسته رو، تا آوازم به آخر برسد / .  
رودخانه با خود نیاورده است بطریهای خالی، کاغذهای ساندویچ،  
دستمالهای حریر، جعبه‌های مقوایی، ته‌سیگار  
و دیگر نشانه‌های شبهای تابستانی را، فرشتگان کوچیده‌اند  
۱۸۰ / و دوستانشان، وراث مفتخور مدیرکلها  
کوچیده‌اند، بی‌آنکه نشانه‌ای بر جا بگذارند.  
نزدیک آبهای لیمان\* *Leman* نشستم و گریستم.  
تمیز لطیف، آهسته رو تا آوازم به آخر برسد،

\* *Leman* لیمان، دریاچه‌ی ژنو.

### III. The Fire Sermon

The river's tent is broken: the last fingers of leaf  
Clutch and sink into the wet bank. The wind  
175Crosses the brown land, unheard. The nymphs are departed.  
Sweet Thames, run softly, till I end my song.  
The river bears no empty bottles, sandwich papers,  
Silk handkerchiefs, cardboard boxes, cigarette ends  
Or other testimony of summer nights. The nymphs are departed.  
180And their friends, the loitering heirs of city directors;  
Departed, have left no addresses.  
By the waters of Leman I sat down and wept. . .  
Sweet Thames, run softly till I end my song,

تمیز لطیف، آهسته رو، من بلند و طولانی نمی‌خوانم.  
 ۱۵/ ولی در پشت سرم در سوزی سرد می‌شنوم  
 تق‌تق استخوانها را، و نیشخندی که گوش تا گوش باز شده است.

\*\*\*

موشی صحرایی به نرمی از میان بیشه‌ها خزید  
 شکم لیزش را روی ساحل می‌کشید  
 در حالی که در کانال کندرو ماهی می‌گرفتم  
 ۹۰/ در شامگاهی زمستانی در پیرامون انبار گاز  
 و بر هلاکت پادشاه، برادرم اندیشناک بودم  
 و بر مرگ پادشاه پیش از او، پدرم.  
 پیکرهایی سفید، برهنه بر خاک خیس و پست  
 و استخوانهایی افکنده در دخمه‌ای کوچک و پست و خشک  
 ۹۵/ که تنها با پای موشها به تق‌تق می‌افتادند سال به سال.  
 اما در پشت سرم گاه‌به‌گاه می‌شنوم  
 صدای بوقها و موتورهایی که می‌رسانند  
 سویی *sweeney* را به خانم پرت *Porter* در بهار ۴۰  
 آه ماه درخشان بر خانم پرت می‌تابد  
 ۲۰۰ و بر دخترش  
 آنها پاهایشان را در آب سودا می‌شویند.

Et O ces voix de nfants chantant dans la coupole? ۶

.....

Sweet Thames, run softly, for I speak not loud or long.  
185But at my back in a cold blast I hear  
The rattle of the bones, and chuckle spread from ear to ear.  
A rat crept softly through the vegetation  
Dragging its slimy belly on the bank  
While I was fishing in the dull canal  
190On a winter evening round behind the gashouse  
Musing upon the king my brother's wreck  
And on the king my father's death before him.  
White bodies naked on the low damp ground  
And bones cast in a little low dry garret,  
195Rattled by the rat's foot only, year to year.  
But at my back from time to time I hear  
The sound of horns and motors, which shall bring  
Sweeney to Mrs. Porter in the spring.  
O the moon shone bright on Mrs. Porter  
200And on her daughter  
They wash their feet in soda water  
*Et O ces voix d'enfants, chantant dans la coupole!*

تیت تیت تیت

جیک جیک جیک جیک جیک

۲۰۵ بسی گستاخانه تجاوز کردند.

ترو

شهری وهمی

در مه قهوه‌ای نیمروزی زمستانی

آقای یوجینیدس *Eugenid*، بازرگان از میری \* *Asmyrna*

۲۱۰ پرریش و پشم، با جیبی پر از مویز

سی. آی. اف. در لندن: ارائه‌ی اسناد

به فرانسه‌ی عامیانه دعوت کرد از من

ناهار را در هتل خیابان کنن *Cannon* صرف کنیم

و آخر هفته در متروپل بگذرانیم.

\*\*\*

۲۱۵ در ساعت کبود، هنگامی که چشمها و کمرگاه

از پشت میز کنده می‌شوند، هنگامی که موتور آدمی منتظر می‌ماند

مانند تاکسی‌ای که در انتظار می‌تپد،

من تیرسیاس *Tiresias*، گرچه نابینا، در میان زندگی دوگانه‌ام تپ‌وتاپ می‌کنم،<sup>۹</sup>

پیرمردی با پستانهای زنانه‌ی چروکیده. می‌توانم ببینم

۲۲۰ در ساعت کبود، شامگاهان که می‌شتابد

به سوی منزل، و ملوان را از دریا به خانه باز می‌آورد،<sup>۱۰</sup>

و ماشین‌نویس را پسینگاه به منزل، تا میز صبحانه‌اش را جمع کند، و روشن کند

\* *Asmyrna* از میر، بندری در ترکیه‌ی شرقی

Twit twit twit  
Jug jug jug jug jug jug  
205 So rudely forc'd.  
Tereu

Unreal City  
Under the brown fog of a winter noon  
Mr. Eugenides, the Smyrna merchant  
210 Unshaven, with a pocket full of currants  
C.i.f. London: documents at sight,  
Asked me in demotic French  
To luncheon at the Cannon Street Hotel  
Followed by a weekend at the Metropole.

215 At the violet hour, when the eyes and back  
Turn upward from the desk, when the human engine waits  
Like a taxi throbbing waiting,  
I Tiresias, though blind, throbbing between two lives,  
Old man with wrinkled female breasts, can see  
220 At the violet hour, the evening hour that strives  
Homeward, and brings the sailor home from sea,  
The typist home at teatime, clears her breakfast, lights

بخاری اش را، و قوطیهای کنسرو را باز کند.  
بیرون از پنجره بی‌ملاحظه پهن کرده است  
۲۲۵ زیرپوشهای خشکیده‌اش را که واپسین پرتو آفتاب بر آنها افتاده است.  
در کانپه (که شب بستر اوست) انباشته است  
جورابها را و دمپاییها، بلوزها، سینه‌بندها.  
من تیرسیاس پیرمردی با پستانهای نوک چروکیده  
صحنه را یافتم و بقیه را پیشگویی کردم-  
۲۳۰ من نیز در انتظار مهمان ناخوانده بودم.  
او جوانی با چهره‌ی پر جوش وارد می‌شود،  
شاگرد بنگاه ملکی کوچکی، با نگاهی دریده،  
از فرومایگانی که عزت‌نفس برآورده‌اش است  
مانند کلاهی ابریشمین بر سر میلیونری برادفوردی *Bardford*.  
۲۳۵ اکنون زمان مناسبی است، همان طور که گمان می‌کند،  
غذا تمام شد، زن پکر و خسته است.  
می‌کوشد او را غرق نوازشهایش کند  
گرچه زن بی‌میل است هنوز سرزنشی نکرده است  
آتشین و جدی ناگهان یورش می‌برد،  
۲۴۰ دستهای جستجوگرش با مقاومتی برخورد نمی‌کنند؛  
غرورش پاسخی نمی‌خواهد،  
و از سر بی‌خیالی آن را بدرود می‌گوید.

Her stove, and lays out food in tins.  
Out of the window perilously spread  
225 Her drying combinations touched by the sun's last rays,  
On the divan are piled (at night her bed)  
Stockings, slippers, camisoles, and stays.  
I Tiresias, old man with wrinkled dugs  
Perceived the scene, and foretold the rest—  
230 I too awaited the expected guest.  
He, the young man carbuncular, arrives,  
A small house agent's clerk, with one bold stare,  
One of the low on whom assurance sits  
As a silk hat on a Bradford millionaire,  
235 The time is now propitious, as he guesses,  
The meal is ended, she is bored and tired,  
Endeavours to engage her in caresses  
Which still are unreproved, if undesired.  
Flushed and decided, he assaults at once;  
240 Exploring hands encounter no defence;  
His vanity requires no response,  
And makes a welcome of indifference.



(من تیرسیاس از پیش تجربه کرده‌ام همه‌ی آنچه  
بر این کانپه یا بستر انجام گرفته است؛  
۲۴۵ من که در زیر دیوارهای شهر تیبر *Thebes* نشسته‌ام،  
و در میان پایتترین طبقات مردگان گام زده‌ام.)  
آخرین بوسه را بزرگوارانه تار می‌کند،  
و راهش را کورمال‌کورمال می‌جوید و پله را در تاریکی می‌یابد.

\*\*\*

زن بر می‌گردد و لحظه‌ای در آیینه می‌نگرد،  
۲۵۰ به‌سختی رفتن معشوقش را فهمید؛  
از ذهنش تنها اندیشه‌ای نیم‌بند می‌گذرد:  
«خوب، بالاخره انجام گرفت. خوشحالم همه چیز تموم شد.»  
وقتی زن دلکش اسیر هوس می‌شود  
و دوباره در اتاقش تنها قدم می‌زند،  
۲۵۵ با دستهایش خودبه‌خود موهایش را صاف می‌کند،  
و صفحه‌ای روی گرامافون می‌گذارد. ۲۶۰  
«این آهنگ از سر آب به سویم خزید.» ۲۶۵  
و در طول ساحل، در امتداد خیابان ملکه ویکتوریا *Queen Victoria*.  
ای شهر شهر، من می‌توانم گاه‌گاه بشنوم  
۲۶۰ در کنار میخانه‌ای در خیابان تیمز سفلی *Lower Tthames*  
ناله‌ی ماندولینی *Mandolin* را

(And I Tiresias have foresuffered all  
Enacted on this same divan or bed;  
245I who have sat by Thebes below the wall  
And walked among the lowest of the dead.)  
Bestows one final patronising kiss,  
And gropes his way, finding the stairs unlit. . .

She turns and looks a moment in the glass,  
250Hardly aware of her departed lover;  
Her brain allows one half-formed thought to pass:  
"Well now that's done: and I'm glad it's over."  
When lovely woman stoops to folly and  
Paces about her room again, alone,  
255She smooths her hair with automatic hand,  
And puts a record on the gramophone.

"This music crept by me upon the waters"  
And along the Strand, up Queen Victoria Street.  
O City city, I can sometimes hear  
260Beside a public bar in Lower Thames Street,  
The pleasant whining of a mandoline

و زمزمه و فغان را از درون آن  
آنجا که ماهیگیران هنگام ظهر یله می‌شوند: جایی که دیوارهای  
سنت ماگنوس شهید *St. magnus Martyr* بر پا می‌دارد  
۲۶۵ شکوه بیان‌ناپذیر نقشهای زرین و سفید را. ۱۴۰

\*\*\*

رود پس می‌ریزاند ۱۵  
نفت و قیر را  
کرجیها را می‌رانند  
جزر و مد پیایی  
۲۷۰ بادبانهای قرمز  
گسترده  
به سمت پناهگاه کشتی بر دکلهای سنگین تاب می‌خورند  
کرجیها می‌شویند  
الوار لغزان را  
۲۷۵ و به گرینویچ \* *Greenwich* می‌رسانند  
آن سوی جزیره‌ی سگها *Isle of Dogs*. ۱۶  
ویااا لیا  
وااا لیااا

\*\*\*

\* *Greenwich* گرینویچ، دهکده‌ای در لندن، در جنوب رود تیمز مقابل جزیره‌ی سگها.

And a clatter and a chatter from within  
Where fishmen lounge at noon: where the walls  
Of Magnus Martyr hold  
265Inexplicable splendour of Ionian white and gold.

The river sweats  
Oil and tar  
The barges drift  
With the turning tide  
270Red sails  
Wide  
To leeward, swing on the heavy spar.  
The barges wash  
Drifting logs  
275Down Greenwich reach  
Past the Isle of Dogs,  
    Weialala leia  
    Wallala leialala

الیزابت *Elizabeth* و لیستر *Leicester* ۱۷

۲۸۰ پارو می‌زدند

عرشه به شکل صدفی

مطلا بود

قرمز و طلایی

موجی چابک

۲۸۵ هر دو ساحل را پُرچین می‌کرد

باد جنوب غربی

بر رود می‌برد

طنین ناقوسها را

از برجهای سفید

۲۹۰ ویالالیا

والا لیاالا

\*\*\*

«ترامواها و درختان گردآلود.

حوصله‌ی هایبوری *Highbury* را ندارم. ریچموند *Richmond* کیو\* *Kew*

نصف‌جانم کردند. ۱۸. نزدیکیهای ریچموند زانوهایم را بالا کشیدم

۲۹۵ طاقباز دراز شدم بر کف قایقی باریک.»

\*\*\*

\* کیو *Kew*، در حومه‌ی غرب لندن بالای رودخانه‌ی تیمز.

Elizabeth and Leicester

280Beating oars

The stern was formed

A gilded shell

Red and gold

The brisk swell

285Rippled both shores

Southwest wind

Carried down stream

The peal of bells

White towers

290Weialala leia

Wallala leialala

"Trams and dusty trees.

Highbury bore me. "Richmond and Kew

Undid me. By Richmond I raised my knees

295Supine on the floor of a narrow canoe."

«پاهایم در مورگیت\* *Moorgate* اند، و قلبم  
زیر پاهایم. پس از آن اتفاق  
گریه کرد. قول داد از اول شروع کنیم.  
هیچ نظری ندارم. نمی‌دانم از چه بیزار باشم؟»

\*\*\*

«بر ماسه‌های مارگیت\*\* *Margate Sands*  
نمی‌توانم ربط دهم  
هیچ چیز را با چیزی دیگر.  
ناخنهای شکسته‌ی دستهای کثیف.  
قوم من، قوم فروتن که هیچ  
۳۰۵ انتظاری ندارد.»  
U U

\*\*\*

به کارتاژ *Carthage* آن گاه آمدم ۱۹  
می‌سوزم می‌سوزم می‌سوزم می‌سوزم ۲۰  
خداوندگارا تو برگزیدی مرا ۲۱  
۳۱۰ خداوندگارا تو گزید

\*\*\*

می‌سوزم.

---

\* مورگیت *Moorgate* منطقه‌ای فقیرنشین در شرق لندن.

\*\* ماسه‌های مارگیت *Margate Sands* کرانه‌ای واقع در خور رودخانه‌ی تیمز.

"My feet are at Moorgate, and my heart  
Under my feet. After the event  
He wept. He promised 'a new start.'  
I made no comment. What should I resent?"

300"On Margate Sands.  
I can connect  
Nothing with nothing.  
The broken fingernails of dirty hands.  
My people humble people who expect  
305Nothing."  
la la

To Carthage then I came

Burning burning burning burning  
O Lord Thou pluckest me out  
310O Lord Thou pluckest

burning



### یادداشت‌های خطابه‌ی آتش

۱. رجوع شود به *Spenser, Prothalamion* (الیوت)
۲. قیاس کنید با *The Tepest, 1.2* (الیوت)  
شکسپیر: طوفان. پرده‌ی اول. صحنه‌ی دوم:  
در ساحل نشسته بودم و بر هلاکت پادشاه پدرم دیگر بار گریستم.
۳. قیاس کنید با *Mervell, To His Coy Mistress* (الیوت)
۴. قیاس کنید با *Day, Parliament of Bees*  
هنگامی که چون گوش دهی ناگاه خواهی شنید صدای بوقها و شکار که می‌رسانند اکتون *Actaeon* را به دیانا *Diana* در فصل بهار جایی که همه پوست برهنه‌اش را خواهند دید. (الیوت)
۵. من منشأ تصنیفی را که این سطرها از آن گرفته شده است نمی‌دانم. این تصنیف را از سیدنی استرالیا برایم گفته‌اند. (الیوت)
۶. رجوع شود به: *Parsial, Verlaine* (الیوت)  
و آه از صداهای کودگانی که در جایگاه گُر آواز می‌خوانند.
۷. *Tereu* تقلیدی است از نجوای بلبل که از تلفظ *Tereus* برگرفته شده است، همان که از فیلولمل هتک حرمت کرده بود.
۸. سی. آی. ال *Carriage and insurance to London* کرایه و بیمه تا لندن آزاد. (الیوت)

۹. تیرسیاس گرچه فقط تماشاگری است و به راستی یکی از قهرمانان نیست، مهمترین شخصیت در این شعر است و همه ی قسمتهای آن را به هم مربوط می‌سازد. همچنان که بازرگان یک‌چشم (فروشنده‌ی مویزها) با ملوان فینیقیایی یکی می‌شود، و این یکی نیز از فردیناند *Fredinand* شاهزاده‌ی ناپلی جدا نیست، همچنین تمامی زنان یکی هستند، و هر دو جنسیت در تیرسیاس به هم می‌رسند. آنچه تیرسیاس می‌بیند، در واقع جوهر شعر است.

همچنین به این داستان از اووید *Odvid* که از لحاظ انسان‌شناختی برایم ارزش زیادی دارد توجه کنید: در *Ovid's Metamorphos* روایت می‌شود که زمانی جو Jove فراوان باده نوشیده بود و به شوخی کردن با جونو *Juno* پرداخت. جو گفت: شما زنان بیشتر از ما مردان از عشق لذت می‌برید. جونو قبول نمی‌کرد. بنابراین تصمیم گرفتند از تیرسیاس خردمند که هر دو جنبه‌ی عشق را آزموده بود جویا شوند. روزگاری او با ضربه‌ی عصایش دو افعی بزرگ را که در جنگل سرگرم جفتگیری بودند آزرده بود و (شگفت آورانه) از حالت مردی به زنی درآمد و هفت سال را این گونه به سر برد. در سال هشتم همان دو افعی را دید و گفت: اگر ضربه‌ای بر شما این نیرو را دارد که جنسیت کوبنده را دگرگون سازد پس دوباره بر شما می‌زنم. با این گفته بر سر افعیها کوبید و هیئت نخستین خود را پیدا کرد، همان گونه که زاده شده بود، پس هنگامی که به نزاع تفریحانه‌ی جو و جونو فرا خوانده شد، جانب جو را گرفت. گفته‌اند جونو که بیش از آنچه سزاوار بود برآشفته، تیرسیاس را به نابینایی ابدی محکوم کرد، ولی خدای جاودان در برابر بینایی از دست رفته، نیرویی به او داد تا آینده را پیشگویی کند. بنابراین از آن دوران محکومیت با سربلندی بیرون آمد.

۱۰. این سطر ممکن است همچون شعر سافو *Sappho* دقیق نباشد ولی منظورم ماهیگیرانی ساحلی هستند که شامگاه باز می‌گردند. (الیوت)

۱۱. تیرسیاس نسلها در تیبز *Thebes* زندگی می‌کرد. جایی که تراژدی ادیپوس و کرئن رخ داد، او در نزدیکی دیوارهای تیبز به پیشگویی می‌پرداخت.

۱۲. رجوع شود به *Goldsmith, The song in the Vicar of Wake field* (الیوت)

وقتی زن دلکش اسیر هوس می‌شود/ و خیلی دیر از فریب مردان آگاه می‌شود/ چه افسونی می‌تواند افسردگی او را  
بیپوشاند/ با چه ترفندی می‌تواند گناه خود را پاک کند؟

۱۳. رجوع شود به شکسپیر *The Tempest* (الیوت)

۱۴. به نظر من معماری درونی کلیسای سنت ماگنوس شهید یکی از والاترین کارهای سر کریستوفر *Sir Christophor* است. (الیوت)

۱۵. آواز دختران تیمز از اینجا شروع می‌شود. از سطر ۲۹۲ تا سطر ۳۰۶ آنها به نوبت می‌خوانند. رجوع شود به  
*Gotterdammerunge, 3.1: the Rim-daughters* (الیوت)

۱۶. گرینویچ *Greenwich* دهکده‌ای است در لندن، واقع در جنوب رود تیمز، در مقابل جزیره‌ی سگها *the Isle of Dogs*  
۱۷. *Queen Elizabeth and Earl Leicester* (Sir Robert Dudley)

رجوع شود به: *J.A.Froude, Elizabeth, vol.1, ch,4, letter of De Quadra to Philip of Spin*:

در قایقی بودیم و بازیه‌ای روی رودخانه را تماشا می‌کردیم، ملکه و لرد ربرت و خود من بر عرشه گرد آمده بودیم، آنها  
شروع کردند همین طوری حرف می‌زدند و تا آنجا پیش رفتند که لرد ربرت بالاخره گفت: از آنجا که من هم روی عرشه  
هستم دلیلی ندارد که آنها با هم ازدواج نکنند، اگر ملکه بپذیرد. (الیوت)

۱۸. قیاس کنید با *Purgatorio, 5, 133* (الیوت)

به خاطر آورید که لا پیا *La Pia* هستم. سیئنا *Siena* برپایم کرد، مارما *Marmma* نابودم کرد.

۱۹. رجوع شود به *St. Augustine's Confessions*

آن گاه به کارتاز آمدم، جایی که کالدرن ناپاک *a caldron* دوست داشت درباره‌ی سرزمینهای معدنی بسراید. (الیوت)

۲۰. متن کامل موعظه‌ی آتش بودا را (که از لحاظ اهمیت با «موعظه‌ی بر فراز کوه» مسیح برابری می‌کند) و این کلمات از  
آن گرفته شده است می‌توانید در کتاب نامبرده پیدا کنید: *Henry Clark Warren's Buddhism in Translation. Harward Driental Servies.*

۲۱. از *St. Augustine's Confessions*

گرد آمدن این دو نهاد معنویت شرق و غرب به عنوان نقطه‌ی اوج این قسمت از شعر به عنوان نقطه‌ی اوج این قسمت از  
شعر، تصادفی نبوده است. (الیوت)

## چهار. مرگ در آب

فلباس فینیقیایی *Phelebas the Phoenician* ، دو هفته پس از مرگش،  
آوای مرغان دریایی را فراموش کرد و امواج ژرف دریا  
و سود و زیان را.

۳۱۵ جریانی در زیر دریا  
زمزمه‌کنان استخوانهایش را گرد آورد. همچنان که خیز بر می‌داشت و می‌افتاد  
از مراحل عمر و جوانی‌اش گذشت  
و به گردابی در غلتید.

یهود یا نایهود

۳۲۰ ای کسی که چرخ را می‌گردانی و به سوی باد می‌نگری،  
بیندیش به فلباس، که روزگاری مانند تو خوش اندام و بلندبالا بود.

#### IV. Death by Water

Phlebas the Phoenician, a fortnight dead,  
Forgot the cry of gulls, and the deep sea swell  
And the profit and loss.

315A current under sea

Picked his bones in whispers. As he rose and fell  
He passed the stages of his age and youth  
Entering the whirlpool.

Gentile or Jew

320O you who turn the wheel and look to windward,  
Consider Phlebas, who was once handsome and tall as you.

پنج. چنین گفت تندر /

پس از روشنایی خونبار مشعلها بر چهره‌های عرقریز  
پس از سکوت یخزده در باغها  
پس از عذاب مهیب در جایگاههای سنگی  
۳۲۵ فغان و مویه  
زندان و کاخ و پژواک تندر بهاری  
بر فراز کوهستان دوردست  
آن که زنده بود اکنون مرده است  
ما که زنده بودیم اکنون داریم می‌میریم  
۳۳۰ با کمی بردباری

\*\*\*

اینجا آبی نیست تنها صخره است  
صخره و نه آب و جاده‌ی شنزار

## V. What the Thunder Said

After the torchlight red on sweaty faces  
After the frosty silence in the gardens  
After the agony in stony places  
325The shouting and the crying  
Prison and palace and reverberation  
Of thunder of spring over distant mountains  
He who was living is now dead  
We who were living are now dying  
330With a little patience

Here is no water but only rock  
Rock and no water and the sandy road

جاده‌ای که بر فراز مان پیچ می‌خورد در میان کوهستان  
که کوهستانی است از صخره‌های بی‌آب  
۳۳۵ اگر آبی وجود داشت می‌ایستادیم و می‌نوشیدیم  
در میان صخره‌ها نمی‌توان درنگ کرد یا اندیشید  
عرق خشکید و پاها در شن مانده است  
اگر فقط آبی در میان صخره‌ها وجود می‌داشت  
دهان کوهستان مرده از دندان کرمو که نمی‌تواند تف بیندازد  
۳۴۰ اینجا آدمی نه می‌تواند بایستد نه دراز بکشد نه بنشیند  
حتی سکوتی در کوهستان نیست  
فقط تندر عقیمی بدون باران  
حتی انزوا در کوهستان نیست  
ولی چهره‌های عبوس بر افروخته پوزخند می‌زنند و دندان قروچه می‌کنند  
۳۴۵ میان در خانه‌های ترک خورده‌ی خشتی  
اگر آبی بود

و نه صخره  
اگر صخره بود  
و همین طور آب  
۳۵۰ و آب  
چشمه‌ای



The road winding above among the mountains  
Which are mountains of rock without water  
If there were water we should stop and drink  
Amongst the rock one cannot stop or think  
Sweat is dry and feet are in the sand  
If there were only water amongst the rock  
Dead mountain mouth of carious teeth that cannot spit  
340 Here one can neither stand nor lie nor sit  
There is not even silence in the mountains  
But dry sterile thunder without rain  
There is not even solitude in the mountains  
But red sullen faces sneer and snarl  
345 From doors of mudcracked houses

If there were water

And no rock

If there were rock

And also water

350 And water

A spring

برکهای در میان صخره‌ها  
اگر زمزمه‌ی آب بود فقط  
نه زنجره  
۳۵۵ و آواز علف خشک  
فقط صدای ریزش آب بر صخره‌ای  
جایی که باسترک گوشه‌گیر<sup>۳</sup> در کاجها آواز می‌خواند  
چیک چیک چیک چیک چیک چیک  
ولی آبی نیست

\*\*\*

۳۶۰ کیست آن سومین نفر که همیشه در کنار تو راه می‌رود؟<sup>۳</sup>  
وقتی می‌شمارم، تنها تو و من با هم هستیم  
ولی وقتی به جاده‌ی سفید در پیش می‌نگرم  
همیشه شخص دیگری در کنارت راه می‌رود  
سبکبال پیچیده در شنلی قهوه‌ای، کاکلدار  
۳۶۵ نمی‌دانم مرد است یا زن  
– ولی کیست در آن سوی تو؟

\*\*\*

صدای سنگین چیست در هوا<sup>۴</sup>  
مویه‌ی سوگواری مادرانه  
کیستند خیل کاکلداری که یورش می‌آورند

A pool among the rock  
If there were the sound of water only  
Not the cicada  
355 And dry grass singing  
But sound of water over a rock  
Where the hermit-thrush sings in the pine trees  
Drip drop drip drop drop drop drop  
But there is no water

360 Who is the third who walks always beside you?  
When I count, there are only you and I together  
But when I look ahead up the white road  
There is always another one walking beside you  
Gliding wrapt in a brown mantle, hooded  
365 I do not know whether a man or a woman  
—But who is that on the other side of you?

What is that sound high in the air  
Murmur of maternal lamentation  
Who are those hooded hordes swarming

۳۷۰ بر دشتهای بی‌پایان، و بر زمین شکافته می‌غزنند  
و بر گردشان تنها افقی بی‌روح حلقه افکنده است  
چه شهری است آن، بر فراز کوهها  
می‌شکنند و شکل می‌گیرد و در هوای کبود از هم می‌پاشد  
کاخها فرو می‌ریزند  
۳۷۵ اورشلیم، آتن، اسکندریه  
وین، لندن  
شهر وهمی

\*\*\*

زنی گیسوان بلند و سیاهش را سخت کشید  
و بر آن سیمها نوایی به نجوا نواخت  
۳۸۰ و خفاشها و صورتهای بچگانه در روشنایی کبود  
سوت زدند، و بالهایشان را کوبیدند  
و با سر از دیواری تیره پایین خزیدند  
و سروته در هوا کاخهایی بودند  
که با طنین زنگهای خاطره‌انگیز، ساعتها را می‌شمردند  
۳۸۵ و صداهایی از درون آب‌انبارهای خاکی و چاههای خشک آوازخوان بر می‌آمد

\*\*\*

370 Over endless plains, stumbling in cracked earth  
Ringed by the flat horizon only  
What is the city over the mountains  
Cracks and reforms and bursts in the violet air  
Falling towers  
375 Jerusalem Athens Alexandria  
Vienna London  
Unreal

A woman drew her long black hair out tight  
And fiddled whisper music on those strings  
380 And bats with baby faces in the violet light  
Whistled, and beat their wings  
And crawled head downward down a blackened wall  
And upside down in air were towers  
Tolling reminiscent bells, that kept the hours  
385 And voices singing out of empty cisterns and exhausted wells.

در این حفره‌ی پوسیده در کوهستان  
در مهتاب رنگ‌پریده، علفزار دارد می‌خواند  
بر فراز گورهای درهم پیرامون پرستشگاه  
پرستشگاهی متروک است، فقط آشیانه‌ی باد است.  
۳۹۰ پنبیره‌ای ندارد، و درش بر پاشنه می‌چرخد،  
استخوانهای خشکیده کسی را آزار نمی‌دهند.  
فقط بر تاج بام خروسی ایستاد  
قوقولی قوقو قوقولی قوقو  
در درخشش برق. آن گاه با تندبادی نمناک  
۳۹۵ باران آغاز شد

\*\*\*

گنگ\* *Gang* در خود غلتید، و برگهای سبک  
در انتظار باران بودند، و ابرهای سیاه  
گرد آمده بودند در دوردست، بر فراز هیماوانت\*\* *Himavant*.  
جنگل کثر شد، و خاموش قوز کرد.  
۴۰۰ آن گاه گفت تندر  
داه

داتا: چه تثار کرده‌ایم؟  
دوست من، خونی که می‌لرزاند قلبم را  
شجاعت هولناک لحظه‌ای سرسپردگی

\*گنگ *Ganges*، رودی در بنارس که از هیمالایا به خلیج بنگال می‌ریزد.  
\*\*هیماوانت *Himavant*، قله‌ای در هیمالایا.

In this decayed hole among the mountains  
In the faint moonlight, the grass is singing  
Over the tumbled graves, about the chapel  
There is the empty chapel, only the wind's home  
390It has no windows, and the door swings,  
Dry bones can harm no one.  
Only a cock stood on the rooftree  
Co co rico co co rico  
In a flash of lightning. Then a damp gust  
395Bringing rain

Ganga was sunken, and the limp leaves  
Waited for rain, while the black clouds  
Gathered far distant, over Himavant.  
The jungle crouched, humped in silence,  
400Then spoke the thunder  
DA  
*Datta*: what have we given?  
My friend, blood shaking my heart  
The awful daring of a moment's surrender

۴۵ که قرنی دور اندیشی نمی‌تواند باز گرداند  
از این روست، و تنها از این رو که باز مانده‌ایم  
چیزی که در یادنامه‌هایمان یافت نمی‌شود  
یا در یادگارهای تنیده‌ی عنکبوت نیک‌کردار  
یا در زیر مَهرهایی که قاضی لاغر اندام برداشته است  
۴۱۰ در اتاقهای خالی‌مان

دا

دایاده‌وام: گوش به کلید داده‌ام  
در قفل در یک بار و تنها یک بار چرخید  
ما به کلید می‌اندیشیم، هر یک در زندان خود  
۴۱۵ با اندیشیدن به کلید هر کدام زندانی را باور می‌کنیم  
تنها در شامگاه است که شایعات اثیری  
یک لحظه کوریولان *Coriolanus* در هم شکسته‌ای را زنده می‌کنند.

دا

دامیاتا: قایق پاسخ داد  
۴۲۰ شاداب، بر دستی آزموده‌ی بادبان و قایق  
دریا آرام بود، قلبتان پاسخ می‌دهد  
شاداب، وقتی فرا خوانده می‌شود، سرسپرده می‌تپد  
به سوی دسته‌های نگهدارنده  
بر ساحل نشسته بودم



405 Which an age of prudence can never retract  
By this, and this only, we have existed  
Which is not to be found in our obituaries  
Or in memories draped by the beneficent spider  
Or under seals broken by the lean solicitor

410 In our empty rooms

DA

*Dayadhvam:* I have heard the key  
Turn in the door once and turn once only  
We think of the key, each in his prison  
415 Thinking of the key, each confirms a prison  
Only at nightfall, aethereal rumours  
Revive for a moment a broken Coriolanus

DA

*Damyata:* The boat responded  
420 Gaily, to the hand expert with sail and oar  
The sea was calm, your heart would have responded  
Gaily, when invited, beating obedient  
To controlling hands

I sat upon the shore

۴۲۵ ماهیگیری می‌کردم، و دشت بایر پشت سرم بود<sup>۱</sup>

دست‌کم آیا زمین‌هایم را مرتب می‌کنم؟<sup>۲</sup>

پل لندن فرو می‌ریزد فرو می‌ریزد فرو می‌ریزد

Poi s'ascose nel foco che gli affina<sup>۳</sup>

آه پرستوپرستو Quando fiam uti cheli<sup>۴</sup>

Le Prince d'Aquitaine a la tour abolie<sup>۵</sup>

این تکه‌پاره‌ها را برابر ویرانه‌هایم رسانده‌ام

هان آن گاه می‌سازمت. هیرانیمو دوباره دیوانه شد.<sup>۶</sup>

داتا. دایادهوام. دامیاتا.

۴۳۴ شانتیه شانتیه شانتیه<sup>۷</sup>

425Fishing, with the arid plain behind me

Shall I at least set my lands in order?

London Bridge is falling down falling down falling down

*Poi s'aspose nel foco che gli affina*

*Quando fiam uti chelidon*—O swallow swallow

430*Le Prince d'Aquitaine à la tour abolie*

These fragments I have shored against my ruins

Why then Ile fit you. Hieronymo's mad againe.

Datta. Dayadhvam. Damyata.

434Shantih shantih shantih

## یادداشت‌های چنین گفت تندر

۱. در قسمت نخست بخش پنجم این شعر، سه موضوع به کار رفته است: سفر به *Emmaus*، نزدیک شدن به نمازخانه‌ی پرخطر *Chapel Perilous* (نگاه کنید به *Miss Weston's book*) و انحطاط فعلی اروپای غربی (الیوت).
  ۲. باسترک کوچک *hermit thrush*، این باسترک گوشه‌گیری است که صدای آن را در استان کبک *Quebec* شنیده‌ام، آواز چک چیک آن به همین شکل معروف است. (الیوت)
  ۳. این سطرها را از خواندن شرح یکی از سیاحت‌های قطب جنوب الهام گرفته‌ام (نمی‌دانم کدام شرح ولی به نظر *Shakleton*): این طور که گروهی از سیاحان در آخرین حد توانایی‌شان خیال برشان داشت که یک همراه دیگر به جز آنچه واقعاً می‌شمردند در کنارشان هست. (الیوت)
  ۴. قیاس کنید با *Herman Hesse, Blik ins [Ä Glimpse into]* در حال حاضر نیمی از اروپا، دست‌کم اروپای شرقی، در مسیر رسیدن به آشوب، سرمست در جذبه‌ای قدیسانه بر لبه‌ی پرتگاه سیر می‌کنند همچنان که مستانه می‌خوانند، گرچه مزامیر را، مانند دیمیتری کارامازوف (*Dostoyevski's Brothers*). بر این سرودها شهروند سرکش می‌خندد و قدیس و پیامبر با چشم‌های اشکبار گوش می‌سپارند. (الیوت)
  ۵. *Datta* (نثار کن)، *Dayadhvam* (همدردی کن)، *Damya* (مراقبت کن). اسطوره‌ی معنای تندر را می‌توان در اپانی‌شادها پیدا کرد: *Brihadaranyaka-Upanishad, 5, 1*
- افسانه‌ی هندی از این قرار است که خدایان و آدمیان و ایزدان هر کدام به نوبت از پراچاپتی (*Prajapati*) خدای

بزرگشان در خواست کردند: «پروردگارا، با ما صحبت کن.» به هر کدام با یک هجا پاسخ داد: «دا» و هر گروه از آنها به سبکی متفاوت آن را تکرار کرد: داتا، دایادهوام، دامیاتا. آنچه آن بانگ الهی یعنی تندر تکرار می‌کند همان است که خدای بزرگ گفته است: دا، دا، دا. بخشایش کنید، همدردی نمایید، از نفستان مراقبت کنید. بنابراین سخن به این سه اصل باید عمل کند.

۶. قیاس کنید با *Inferno*, 33, 46 من از زیر برج وحشتناک شنیدم در قفل می‌شود.

و همچنین *F.H.Bradley, Apprants and Reality*

هیجانات بیرونی‌ام برایم از اندیشه‌ها و احساسات شخصی‌ام کمتر پوشیده نیستند. به هر صورت تجربه‌ام در حلقه‌ی خودم صورت می‌گیرد، حلقه‌ای بسته به بیرون؛ و با همه‌ی اصول همانند، هر مداری بر مدارهای دیگر که آن را احاطه کرده‌اند، کدر و کور است. خلاصه، همچنان که هستی در روح تجلی می‌کند، سراسر جهان برای هر کس، اختصاص به همان روح دارد. (الیوت)

۷. کوریولان *Coriolanus* (در اثری از شکسپیر) سرداری رومی که به دشمنان روم پیوست و بر روم تاخت. سرانجام از تسخیر روم درگذشت و پس از بازگشت به دست ولسیها به هلاکت رسید.

۸. رجوع شود به *Weston: From Ritual to Romance* فصلی که درباره‌ی شاه ماهیگیر است. (الیوت)

۹. رجوع شود به *Isaiah 38. 1*

پس پروردگار می‌گوید خانه‌ات را مرتب کن، چون خواهی مرد، و زنده خواهی ماند.

۱۰. رجوع شود به *Purgatorio*, 26. 14. 8

سپس در آتشی که پاکشان می‌سازد پنهان شد. (الیوت)

۱۱. رجوع شود به *Pervigilium Veneris*

قیاس کنید با فیلومل (*Philomeia*) در بخش دوم و سوم شعر. (الیوت)

چه هنگام مانند پرستو خواهم شد؟

۱۲. رجوع شود به *Gerard de nerval, Sonnet El Desdichado*

شاهزاده اکی‌تن *Aquitaine* در برج ویران. (الیوت)

۱۳. رجوع شود به *Kyd's Spanish Tragedy* (الیوت)

هیرانیمو *Hieronimo* با کشته شدن پسرش دیوانه می‌شود و پس از آن انتقام خود را از آدمکش‌شان می‌گیرد.

۱۴. همچنان که در اینجا می‌بینید کلمه‌ی شانتیه *Shantih* در پایان رسمی هر اپانیشاد تکرار می‌شود و چنین معنی

می‌دهد: آرامشی که به فهم در نمی‌آید. (الیوت)



### ***NOTES ON "THE WASTE LAND"***

Not only the title, but the plan and a good deal of the incidental symbolism of the poem were suggested by Miss Jessie L. Weston's book on the Grail legend: *From Ritual to Romance* (Macmillan). Indeed, so deeply am I indebted, Miss Weston's book will elucidate the difficulties of the poem much better than my notes can do; and I recommend it (apart from the great interest of the book itself) to any who think such elucidation of the poem worth the trouble. To another work of anthropology I am indebted in general, one which has influenced our generation profoundly; I mean *The Golden Bough*; I have used especially the two volumes *Adonis*, *Attis*, *Osiris*. Anyone who is acquainted with these works will immediately recognise in the poem certain references to vegetation ceremonies.

#### **I. The Burial of the Dead**

Line 20. Cf. Ezekiel II, i.

23. Cf. Ecclesiastes XII, v.

31. V. *Tristan und Isolde*, I, verses 5-8.

42. Id, III, verse 24.

46. I am not familiar with the exact constitution of the Tarot pack of cards, from which I have obviously departed to suit my own convenience. The Hanged Man, a member of the traditional pack, fits my purpose in two ways: because he is associated in my mind with the Hanged God of Frazer, and because I associate him with the hooded figure in the passage of the disciples to Emmaus in Part V. The Phoenician Sailor and the Merchant appear later; also the "crowds of people," and Death by Water is executed in Part IV. The Man with Three Staves (an authentic member of the Tarot pack) I associate, quite arbitrarily, with the Fisher King himself

60. Cf. Baudelaire:  
 "Fourmillante cité, cité pleine de rêves,  
 "Où le spectre en plein jour raccroche le passant."  
 63. Cf. Inferno III, 55-57:  
 "si Iunga tratta  
 di gente, ch'io non avrei mai creduto  
 che morte tanta n'avesse disfatta."  
 64, Cf. Inferno IV, 25-27:  
 "Quivi, secondo che per ascoltare,  
 "non avea pianto, ma' che di sospiri,  
 "che l'aura eterna facevan tremare."  
 68, A phenomenon which I have often noticed.  
 74, Cf. the Dirge in Webster's *White Devil*.  
 76. V. Baudelaire, Preface to *Fleurs du Mal*.

## II. A Game of Chess

77. Cf. *Antony and Cleopatra*, II, ii, I. 190.  
 92. Laquearia. V. *Aeneid*, I, 726:  
 dependent Iychni laquearibus aureis incensi, et noctem flammis funalia vincunt.  
 98. Sylvan scene, V. Milton, *Paradise Lost*, IV, 140.  
 99. V. Ovid, *Metamorphoses*, VI, Philomela.  
 100. Cf Part III, I. 204.



115. Cf, Part III, I. 195.

118. Cf. Webster: "Is the wind in that door still?"

126. Cf, Part I, I. 37,48.

138. Cf. the game of chess in Middleton's *Women beware Women*.

176. V. Spencer, *Prothalamion*.

192. Cf. *The Tempest*, I, ii,

196. Cf. Marvell, *To His Coy Mistress*.

197. Cf. Day, *Parliament of Bees*:

"When of the sudden, listening, you shall hear,

"A noise of horns and hunting, which shall bring

"Actaeon to Diana in the spring,

"Where all shall see her naked skin . . . "

199. I do not know the origin of the ballad from which these lines are taken: it was reported to me from Sydney, Australia.

202. V. Verlaine, *Parsifal*.

210. The currants were quoted at a price "carriage and insurance free to London"; and the Bill of Lading etc. were to be handed to the buyer upon payment of the sight draft.

218. Tiresias, although a mere spectator and not indeed a "character," is yet the most important personage in the poem, uniting all the rest. Just as the one-eyed merchant, seller of currants, melts into the Phoenician Sailor, and the latter is not wholly distinct from Ferdinand Prince of Naples, so all the women are one woman, and the two sexes meet in Tiresias. What Tiresias *sees*, in fact, is the substance of the poem. The whole passage from Ovid is of great anthropological interest:

'... Cum Iunone iocos et maior vestra profecto est  
 Quam, quae contingit maribus,' dixisse, 'voluptas.'  
 Illa negat; placuit quae sit sententia docti  
 Quaerere Tiresiae: venus huic erat utraque nota,  
 Nam duo magnorum viridi coeuntia silva  
 Corpora serpentum baculi violaverat ictu  
 Deque viro factus, mirabile, femina septem  
 Egerat autumnos; octavo rursus eosdem  
 Vidit et 'est yestrae si tanta potentia plagae:  
 Dixit 'ut auctoris sortem in contraria mutet,  
 Nunc quoque vos feriam!' percussis anguibus isdem  
 Forma prior rediit genetivaque venit imago.  
 Arbiter hic igitur sumptus de lite iocosa  
 Dicta Iovis firmat; gravius Saturnia iusto  
 Nec pro materia fertur doluisse suique  
 Iudicis aeterna damnavit lumina nocte,  
 At pater omnipotens (neque enim licetinrita cuiquam  
 Facta dei fecisse deo) pro Iumine adempto  
 Scire futura dedit poenamque levavit honore.

221. This may not appear as exact as Sappho's lines, but I had In mind the "longshore" or "dory" fisherman, who returns at nightfall.

253. V. Goldsmith, the song in *The Vicar of Wakefield*.

257. V. *The Tempest*, as above.

264. The interior of St. Magnus Martyr is to my mind one of the finest among Wren's interiors.. See *The Proposed Demolition of Nineteen City Churches*: (P. S. King & Son, Ltd.).

266. The Song of the (three) Thames-daughters begins here. From line 292 to 306 inclusive they speak in turn. V. *Götterdämmerung*, III, i: the Rhine-daughters.

279. V. Froude, *Elizabeth*, Vol. I, ch. iv, letter of De Quadra to Philip of Spain:

"In the afternoon we were in a barge, watching the games on the river. (The queen) was alone with Lord Robert and myself on the poop, when they began to talk nonsense, and went so far that Lord Robert at last said, as I was on the spot there was no reason why they should not be married if the queen pleased."

293. Cf. *Purgatorio*, V, 133:

"Ricorditi di me, che son la Pia;

"Siena mi fe', disfecemi Maremma."

307. V. St. Augustine's *Confessions*: "to Carthage then I came, where a cauldron of unholy loves sang all about mine ears."

308. The complete text of the Buddha's Fire Sermon (which corresponds in importance to the Sermon on the Mount) from which these words are taken, will be found translated in the late Henry Clarke Warren's *Buddhism in Translation* (Harvard Oriental Series). Mr. Warren was one of the great pioneers of Buddhist studies in the Occident.

309. From St. Augustine's *Confessions* again. The collocation of these two representatives of eastern and western asceticism, as the culmination of this part of the poem, is not an accident.

## V. What the Thunder Said

In the first part of Part V three themes are employed: the journey to Emmaus, the approach to the Chapel Perilous (see Miss Weston's book) and the present decay of eastern Europe.

357. This is *Turdus aonalaschkae pallasii*, the hermit-thrush which I have heard in Quebec County. Chapman says (*Handbook of Birds of Eastern North America*) "it is most at home in secluded woodland and thickety retreats. . . . Its notes are not remarkable for variety or volume, but in purity and sweetness of tone and exquisite modulation they are unequalled." Its "water-dripping song" is justly celebrated.

360. The following lines were stimulated by the account of one of the Antarctic expeditions (I forget which, but I think one of Shackleton's): it was related that the party of explorers, at the extremity of their strength, had the constant delusion that there was *one more member* than could actually be counted.

367-77, Cf. Hermann Hesse, *Blick ins Chaos*: "Schon ist halb Europa, schon ist zumindest der halbe Osten Europas auf dem Wege zum Chaos, fñhrt betrunken im heiligem Wahnam Abgrund entlang und singt dazu, singt betrunken und hymnisch wie Dmitri Karamasoff sang. Ueber diese Lieder lacht der Burger beleidigt, der Heilige und Seher hñrt sie mit Trñnen."

402. "Datta, dayadhvam, damyata" (Give, sympathise, control). The fable of the meaning of the Thunder is found in the *Brihadaranyaka – Upanishad*, 5, 1. A translation is found in Deussen's *Sechzig Upanishads des Veda*, p, 489.

408. Cf. Webster, *The White Devil*, V, vi:

" . . . they'll remarry

Ere the worm pierce your winding-sheet, ere the spider

Make a thin curtain for your epitaphs."

412. Cf. *Inferno*, XXXIII, 46:

"ed io sentii chiavar l'uscio di sotto  
all'orribile torre."

Aho F H. Bradley, *Appearance and Reality*, p. 346.

"My external sensations are no less private to myself than are my thoughts or my feelings. In either case my experiences falls within my alike, every sphere is opaque to the others which surround it. . . . In for each is peculiar and private to that soul."

425. V. Weston: *From Ritual to Romance*; chapter on the Fisher King.

428. V. Purgatorio, XXXVI, 148.

"Ara vos prec per aquella valor  
'que vos guida al som de l'escalina,  
'sovegna vos a temps de ma dolor.'  
Poi s'ascose nel foco che gli affina."

429. V. *Pervigilium Veneris*. Cf. Philomela in Parts II and III.

430. V. Gerard de Nerval, Sonnet *El Desdichado*.

432. V. Kyd's *Spanish Tragedy*.

434. Shantih. Repeated as here, a formal ending to an Upanishad. "The Peace which passeth understanding" is a feeble translation of the content of this word.

The Love Song of J. Alfred Prufrock

سرود عاشقانه‌ی جی. آلفرد پروفراک  
۱۹۱۷

S'io credessi che mia risposta fosse  
A persona che mai tornasse al mondo,  
Questa fiamma staria senza piu scosse.

Ma perciocche giammai di ques'o fondo  
Non torno vivo alcun, s'io' do il vero,  
Senza tema d'infamia ti risponda.

*Dant's Inferno*

اگر می‌دانستم به کسی پاسخ می‌دهم که روزی می‌توانست به دنیا بازگردد، این شعله هرگز تکانی نمی‌خورد.

اما از آنجا که (چنین گفته‌اند) هیچ کس تاکنون از این مغاک نگریخته است، بدون ترسی از رسوایی پاسخ خواهم داد.

بیا برویم اینک با هم، من و تو  
هنگامی که شامگاهان در آسمان می‌گسترَد  
چون بیماری بر تخت عمل.  
بیا برویم، از خیابانهای نیمه‌خلوت آشنا،  
پیناهگاه پرهممهی  
شبهای بی‌قراری در مهمانسراهای ارزان یک‌شبه  
و رستورانهای پوشیده با خاکه‌ی لاک مدفها:  
خیابانهای که مانند بحثی بی‌سروته ادامه می‌یابند  
با نیتی موزیانه  
/ تا تو را به سوی پرسشی بیچاره کننده، بکشانند .....  
آه، نپرس، «چیست آن؟»  
آه، نپرس، «چیست آن؟»  
بگذار برویم و دیداری کنیم.

\*\*\*

Let us go then, you and I,  
When the evening is spread out against the sky  
Like a patient etherized upon a table;  
Let us go, through certain half-deserted streets,  
5The muttering retreats  
Of restless nights in one-night cheap hotels  
And sawdust restaurants with oyster-shells:  
Streets that follow like a tedious argument  
Of insidious intent  
10To lead you to an overwhelming question...  
Oh, do not ask, "What is it?"  
Let us go and make our visit.



در خانه زنان می‌روند و می‌آیند  
و می‌گویند از میکل آثر.

\*\*\*

۵/ مه زردی که پشتش را به جام پنجره‌ها می‌کشد،  
دود زردی که پوزه‌ی خود را بر جام پنجره‌ها می‌مالد  
با زبانش گوشه‌کنارهای شامگاه را لیسید،  
بر فراز برکه‌ها درنگ کرد و در جویها ایستاد،  
گذاشت بر پشتش فرو ریزد دوده‌ای که از دودکشها می‌ریخت،  
۶۰ به نزدیکی مهتابی خزید، ناگهان پرید،  
و چون دید یکی از شبهای لطیف اکتبر است  
یکباره گرد خانه پیچید و به خواب فرو رفت.

\*\*\*

و واقعاً وقتی خواهد بود  
برای دود زردی که دراز می‌شود در طول خیابان،  
۷۵ و بر جام پنجره‌ها پشتش را می‌کشد؛  
وقتی خواهد بود، وقتی خواهد بود  
تا چهره‌ای آماده شود برای دیدار صورتهایی که می‌بینی؛  
وقتی خواهد بود برای میراندن و آفریدن،  
و وقتی برای همه‌ی کارها و روزهای دستهایی  
۸۰ که بالا می‌روند و می‌اندازند پرسشی در بشقاب؛

In the room the women come and go  
Talking of Michelangelo.

15The yellow fog that rubs its back upon the window-panes,  
The yellow smoke that rubs its muzzle on the window-panes  
Licked its tongue into the corners of the evening,  
Lingered upon the pools that stand in drains,  
Let fall upon its back the soot that falls from chimneys,  
20Slipped by the terrace, made a sudden leap,  
And seeing that it was a soft October night,  
Curled once about the house, and fell asleep.

And indeed there will be time  
For the yellow smoke that slides along the street,  
25Rubbing its back upon the window-panes;  
There will be time, there will be time  
To prepare a face to meet the faces that you meet;  
There will be time to murder and create,  
And time for all the works and days of hands  
30That lift and drop a question on your plate;

وقتی برای تو و وقتی برای من،  
و هنوز وقتی برای یکصد دودلی  
و برای یکصد خیال و خیالپردازی،  
پیش از صرف نان و چای.

\*\*\*

۳۵ در خانه زنان می‌روند و می‌آیند  
و می‌گویند از میکل آثر.

\*\*\*

و به راستی وقتی خواهد بود  
تا شگفتزده بگویم: آیا جرأت می‌کنم؟ آیا جرأت دارم؟  
وقتی برای آنکه بازگردم و از پله‌ها سرازیر شوم،  
۴۰ به لکه‌ای طاس در وسط سرم—  
[خواهند گفت: «چقدر موهایش تُنک شده است!»]  
با کت مبه‌گاهی‌ام، و یقه‌ای که محکم چانه‌ام را گرفته است،  
و کراواتم که گران و بی‌آلایش است، ولی با سنجاقی ساده تزیین شده است—  
[خواهند گفت: «چقدر دست و پایش لاغر است!»]  
۴۵ آیا جرأت می‌کنم  
دنیا را برآشوبم؟  
در دمی فرصتی هست  
برای تصمیمات و بازنگریهایی که لحظه‌ای به هم خواهند ریخت.

\*\*\*

Time for you and time for me,  
And time yet for a hundred indecisions,  
And for a hundred visions and revisions,  
Before the taking of a toast and tea.

35In the room the women come and go  
Talking of Michelangelo.

And indeed there will be time  
To wonder, "Do I dare?" and, "Do I dare?"  
Time to turn back and descend the stair,  
40With a bald spot in the middle of my hair—  
[They will say: "How his hair is growing thin!"]  
My morning coat, my collar mounting firmly to the chin,  
My necktie rich and modest, but asserted by a simple pin—  
[They will say: "But how his arms and legs are thin!"]  
45Do I dare  
Disturb the universe?  
In a minute there is time  
For decisions and revisions which a minute will reverse.

چون در حال حاضر همه را شناخته‌ام، همه را شناخته‌ام:—  
ه‌شناخته‌ام شامگاه و بامداد و بعدازظهر را،  
زندگانی‌ام با قاشق قهوه‌خوری اندازه گرفته‌ام؛  
اصواتی را می‌شناسم که با سقوطی مرگبار جان می‌دهند  
در زیر آهنگی که از خانه‌ای دور دست می‌آید.  
بنابر این چگونه دلیری کنم؟

\*\*\*

ه‌و اکنون چشمها را شناخته‌ام، همه را شناخته‌ام  
چشمهایی که به شما دوخته می‌شوند در هیئتی معین  
و هنگامی که من مهار شده‌ام، کوبیده به سنجاق،  
وقتی سنجاق شده‌ام و روی دیوار دست و پا می‌زنم،  
آن گاه چگونه شروع کنم  
ه‌به دور ریختن همه‌ی ته‌مانده‌ی روزها و مسیرها؟  
بنابر این چگونه دلیری کنم؟

\*\*\*

و اکنون دستهایی را شناخته‌ام، همه را شناخته‌ام  
دستهایی با دستبند که سفید و برهنه‌اند  
[اما زیر نور چراغ، پوشیده در موهای قهوه‌ای روشن‌اند!]  
ه‌آیا عطر لباسی زنانه  
این قدر مرا گیج کرده است؟

For I have known them all already, known them all—  
50Have known the evenings, mornings, afternoons,  
I have measured out my life with coffee spoons;  
I know the voices dying with a dying fall  
Beneath the music from a farther room.  
So how should I presume?

55And I have known the eyes already, known them all—  
The eyes that fix you in a formulated phrase,  
And when I am formulated, sprawling on a pin,  
When I am pinned and wriggling on the wall,  
Then how should I begin  
60To spit out all the butt-ends of my days and ways?  
And how should I presume?

And I have known the arms already, known them all—  
Arms that are braceleted and white and bare  
[But in the lamplight, downed with light brown hair!]  
65Is it perfume from a dress  
That makes me so digress?

دستهایی که دراز می‌کشند روی میز، و شالی به دورشان پیچیده است.  
بنابراین آیا دلیری کنم؟  
و چگونه شروع کنم؟

.....

۷۰ آیا باید بگویم، در تاریکی از خیابانهای باریک گذشته‌ام  
و دودی را تماشا کردم که بلند می‌شود از پیه‌های  
مردانی تنها که با پیراهنهای آستین‌کوتاه از پنجره‌ها خم شده‌اند؟

.....

من اکنون می‌بایست جفتی چنگالهای کج و کوله بودم  
و بر کف دریا‌های خاموش پنجه می‌کشیدم.

\*\*\*

۷۵ و بعد از ظهر، شامگاهان چه آرام می‌خسبد!  
آرمیده با انگشتانی دراز،  
خوابیده .... و امانده .... یا چنین می‌نماید،  
لمیده بر کف اتاق، اینجا در کنار من و تو.  
من آیا، پس از صرف چای و کیک و بستنی،

Arms that lie along a table, or wrap about a shawl.

And should I then presume?

And how should I begin?

. . . . .

70 Shall I say, I have gone at dusk through narrow streets

And watched the smoke that rises from the pipes

Of lonely men in shirt-sleeves, leaning out of windows? ...

I should have been a pair of ragged claws

Scuttling across the floors of silent seas.

. . . . .

75 And the afternoon, the evening, sleeps so peacefully!

Smoothed by long fingers,

Asleep... tired... or it malingers,

Stretched on the floor, here beside you and me.

Should I, after tea and cakes and ices,



۸۰. توان دارم لحظه‌ای را به آشوب بکشانم؟  
ولی گرچه گریسته‌ام و روزه گرفته‌ام، گریسته‌ام و نیایش کرده‌ام،  
گرچه سرم را دیده‌ام<sup>۳</sup> [اندکی طاس گردیده] در دیسی آورده‌اند،  
من پیامبر نیستم- و اهمیت چندانی ندارد؛  
لحظه‌ی عظمت خود را دیده‌ام که سوسو می‌زند،  
۸۵ و آن دربان ابدی را دیده‌ام که کتم را می‌گیرد و نیشخند می‌زند،  
و در یک کلام، هر اسیدم.

\*\*\*

آیا ارزش داشت، پس از این همه،  
پس از فنجانها، مارمالاد، چای  
در میان ظروف چینی، در میان گپ زدندهای تو و من،  
۹۰ آیا می‌ارزیده است که،  
با لبخندی موضوع را فاش کنم،  
و دنیا را در گویی بفشرم<sup>۴</sup>  
و بغلتانم به سوی پرسشی بیچاره کننده،  
و بگویم: «من لازاروس<sup>۵</sup> هستم، از سرزمین مردگان می‌آیم،  
۹۵ بازگشته‌ام تا همه چیز را به شما بگویم، باید همه چیز را به شما بگویم»-  
شاید زنی، همان طور که سرش را بر بالش جا می‌اندازد،  
می‌گفت: «منظورم اصلاً این نبود،  
اصلاً این نبود.»

\*\*\*

80Have the strength to force the moment to its crisis?  
But though I have wept and fasted, wept and prayed,  
Though I have seen my head [grown slightly bald] brought in upon a platter,  
I am no prophet—and here's no great matter;  
I have seen the moment of my greatness flicker,  
85And I have seen the eternal Footman hold my coat, and snicker,  
And in short, I was afraid.

And would it have been worth it, after all,  
After the cups, the marmalade, the tea,  
Among the porcelain, among some talk of you and me,  
90Would it have been worth while,  
To have bitten off the matter with a smile,  
To have squeezed the universe into a ball  
To roll it toward some overwhelming question,  
To say: "I am Lazarus, come from the dead,  
95Come back to tell you all, I shall tell you all"—  
If one, settling a pillow by her head,  
Should say: "That is not what I meant at all.  
That is not it, at all."

و آیا ارزش داشته است، پس از این همه،  
۵۵ / ارزش داشته است این را  
پس از غروبها و درگاهها و خیابانهای خیس،  
پس از فنجانهای چای، پس از دامنهایی که بر زمین کشیده می‌شوند-  
و اینها و بسیاری چیزهای دیگر؟-  
غیرممکن است منظورم را درست بگوییم!  
۵۵ / اما گویی چراغی جادویی اعصاب را به شکلهای گوناگون بر پرده می‌اندازد:  
آیا ارزش داشته است  
اگر زنی، در حال صاف کردن بالش یا کنار انداختن شال،  
و برگشتن به سوی پنجره، بگوید:  
«اصلاً این طور نبود،  
۵۵ / منظورم اصلاً این نبود.»

.....

نه! من نه شاهزاده هملت هستم، نه قصد داشتم باشم؛  
اربابی سرسپرده هستم، کسی که کارش این است  
هر پیشروی را برجسته می‌نماید، یکی دو صحنه را شروع می‌کند،  
شاهزاده را پند می‌دهد، بی‌شک، یک آلت‌دست،  
۵۵ / حرم‌تگزار، خوشحال از آنکه مفید است،

And would it have been worth it, after all,  
100 Would it have been worth while,  
After the sunsets and the dooryards and the sprinkled streets,  
After the novels, after the teacups, after the skirts that trail along the floor—  
And this, and so much more?—  
It is impossible to say just what I mean!  
105 But as if a magic lantern threw the nerves in patterns on a screen:  
Would it have been worth while  
If one, settling a pillow or throwing off a shawl,  
And turning toward the window, should say:  
"That is not it at all,  
110 That is not what I meant, at all."

. . . . .

No! I am not Prince Hamlet, nor was meant to be;  
Am an attendant lord, one that will do  
To swell a progress, start a scene or two,  
Advise the prince; no doubt, an easy tool,  
115 Deferential, glad to be of use,

گاهی به راستی، تقریباً مسخره-  
تقریباً، گاهی، دلکک.

\*\*\*

۲۰ / دارم پیر می‌شوم ..... دارم پیر می‌شوم .....  
لبه‌های شلوارم را تا می‌زنم.

\*\*\*

آیا فرقی در پشت سرم باز کنم؟ آیا جرأت دارم هلوئی بخورم؟  
شلوار فلانل سفیدم را باید بپوشم، و قدم بزنم در ساحل.  
آواز پریان دریایی را شنیده‌ام که برای هم می‌خوانند.۷

\*\*\*

۲۵ / باور نمی‌کنم برای من هم بخوانند.

\*\*\*

آنها را دیده‌ام که بر امواج به سوی دریا می‌رانند  
و شانه می‌زنند گیسوان سفید امواجی را که پس می‌روند  
هنگامی که باد می‌دمد و آب را سفید و سیاه می‌کند.

\*\*\*

ما در کلبه‌های دریایی درنگ کرده‌ایم  
۳۰ / کنار دختران دریا که با جلبکهای سرخ و قهوه‌ای بر سرشان تاج گذاشته‌اند  
تا آواهای انسانی بیدارمان کنند، و غرق شویم.

Politic, cautious, and meticulous;  
Full of high sentence, but a bit obtuse;  
At times, indeed, almost ridiculous—  
Almost, at times, the Fool.

*120*I grow old... I grow old...  
I shall wear the bottoms of my trousers rolled.

Shall I part my hair behind? Do I dare to eat a peach?  
I shall wear white flannel trousers, and walk upon the beach.  
I have heard the mermaids singing, each to each.

*125*I do not think that they will sing to me.

I have seen them riding seaward on the waves  
Combing the white hair of the waves blown back  
When the wind blows the water white and black.

We have lingered in the chambers of the sea  
*130*By sea-girls wreathed with seaweed red and brown  
Till human voices wake us, and we drown.

### یادداشت‌های سرود عاشقانه‌ی جی. آلفرد پروفراک

۱. داتنه آلیگیری: کمدی الهی، دوزخ، سرود بیست و هفتم (گفته‌ی رهبر گیلبن‌های رومانی)
۲. اشاره به عنوان کتاب هزیود شاعر یونان باستان که شرحی است از زندگانی کشاورزی و دعوتی به کار سخت:  
*Hesiod, Works and days*
۳. اشاره به یحیی تعمید دهنده که سرش را به دستور هرود شاه بابل و به خواسته‌ی سالومه بریدند.
۴. اشاره به شعر به دلبر شرمرویش، آندره مارول *To His Coy Mistress, Andrew Marvel*
۵. لازاروس *Lazarus* ممکن است لازاروس گدا باشد که اجازه نداشت از جهان مردگان بازگردد و برادران مردی ثروتمند را از دوزخ آگاه سازد، یا لازاروس (العاذر) که عیسی مسیح مرده‌ی او را برانگیزاند، و یا ممکن است هر دو آنها باشد.
۶. تا آخر بند اشاره به برخی شخصیتها در هملت شکسپیر.
۷. اشاره به شرح چاسر از کارمند اکسفورد در دیباچه‌ی داستانهای کاتربوری:  
**fullof high sentences. Chaucer, the Clark of Oxford in the Prologe to The Canterbury Tales.**

The Hollow Men  
آدمهای پوک  
۱۹۲۵

آفاکرتز- مرده ۲  
یک پنی برای گای پیره ۳

*Mistah Kurtz -- he dead.*  
*A penny for the Old Guy*



## یکم

ما آدمهایی پوکیم  
آدمهایی پوشالی  
خمیده بر هم  
با کله‌هایی انباشته از کاه. افسوس  
صدای خشکمان وقتی  
نجا می‌کنیم با هم  
آرام و بی‌معنی است  
همچنان که موبیدن باد در علفزار خشک  
یا سریدن پاهای موش بر شیششهی شکسته  
در دنگال خشکمان.

\*\*\*

## I

We are the hollow men  
We are the stuffed men  
Leaning together  
Headpiece filled with straw. Alas!  
5Our dried voices, when  
We whisper together  
Are quiet and meaningless  
As wind in dry grass  
Or rats' feet over broken glass  
10In our dry cellar

هیئتی بدون شکل، سایه‌ای بدون رنگ،  
قدرتی بی‌اراده، اشاره‌ای بدون حرکت.

\*\*\*

آنها که رسیده‌اند  
با چشمان تیز به قلمرو مرگ  
۵ / به یادمان می‌آورند - اگر یادشان باشد - نه مانند روانهای  
سرگردان و زمخت، بلکه  
مانند آدمهایی پوک  
آدمهایی پوشالی.

## دوم

چشمانی که جرأت ندارم در رؤیا دیدار کنم،  
۲۰ در قلمرو رؤیایی مرگ  
آشکار نمی‌شوند:  
آنجا چشمها  
روشنایی خورشید بر ستونی شکسته‌اند  
آنجا درختی در هم می‌پیچد  
۲۵ و صداهایی هست

Shape without form, shade without colour,  
Paralysed force, gesture without motion;

Those who have crossed  
With direct eyes, to death's other Kingdom  
15Remember us -- if at all -- not as lost  
Violent souls, but only  
As the hollow men  
The stuffed men.

## II

Eyes I dare not meet in dreams  
20In death's dream kingdom  
These do not appear:  
There, the eyes are  
Sunlight on a broken column  
There, is a tree swinging  
25And voices are

در آواز باد  
دورتر و باوقارتر  
از ستاره‌ای رو به خاموشی.

\*\*\*

بگذار نزدیکتر نیایم  
سدر قلمرو رؤیایی مرگ.  
بگذار من هم بیوشم  
چنین جامه‌بدل‌های دلخواه را  
پوستین موش، پوست کلاغ، تکه‌چوب‌های مصلوب  
در کشتزاری،  
سبا کرداری آن چنان که باد می‌طلبد،  
نه نزدیکتر—

\*\*\*

نه آن آخرین دیدار  
در قلمرو سایه‌روشن.

## سوم

اینست سرزمین مردگان  
اینست سرزمین کاکتوسها

In the wind's singing  
More distant and more solemn  
Than a fading star.

Let me be no nearer  
30In death's dream kingdom  
Let me also wear  
Such deliberate disguises  
Rat's coat, crowskin, crossed staves  
In a field  
35Behaving as the wind behaves  
No nearer --

Not that final meeting  
In the twilight kingdom

### III

This is the dead land  
40This is cactus land

اینجا تمثالهای سنگی  
سر کشیده‌اند، اینجا آنها می‌پذیرند  
تضرع دستهای مرده‌ای را  
در سوسوی ستاره‌ای رو به خاموشی.

\*\*\*

۴۵ آیا چنین است  
در قلمرو مرگ:  
تنها بیدار می‌شویم  
در ساعتی که  
از تمنا به خود می‌لرزیم  
۵۰ و لبهایی که در طلب بوسیدن‌اند  
به سنگ شکسته نماز می‌گذارند؟

#### چهارم

چشمها اینجا نیستند  
هیچ چشمی اینجا نیست  
در این ستارگان میرا  
۵۵ در این دره‌ی پوک  
این آرواره‌ی شکسته‌ی قلمروهای از دست رفته‌مان.

\*\*\*

Here the stone images  
Are raised, here they receive  
The supplication of a dead man's hand  
Under the twinkle of a fading star.

45Is it like this  
In death's other kingdom  
Waking alone  
At the hour when we are  
Trembling with tenderness  
50Lips that would kiss  
Form prayers to broken stone.

#### IV

The eyes are not here  
There are no eyes here  
In this valley of dying stars  
55In this hollow valley  
This broken jaw of our lost kingdoms



در آخرین میعادگاه  
کورمال راه می‌افتیم  
از گفتگو می‌پرهیزیم  
و بر کرانه‌ی رودخانه‌ای برتافته  
ه‌حشر می‌کنیم  
نابینا، مگر  
چشمها دیگر بار آشکار شوند  
همچنان که ستاره‌ای ابدی،  
گل‌سرخ هزار برگ  
ه‌در قلمرو سایه‌روشن مرگ،  
تنها امید  
در میان آدمهای تهی.

#### پنجم

دور انجیر خاردار الآن می‌گردیم  
انجیر خاردار انجیر خاردار  
۷۰ دور انجیر خاردار الآن می‌گردیم

In this last of meeting places  
We grope together  
And avoid speech  
60Gathered on this beach of the tumid river

Sightless, unless  
The eyes reappear  
As the perpetual star  
Multifoliate rose  
65Of death's twilight kingdom  
The hope only  
Of empty men.

V

*Here we go round the prickly pear*  
*Prickly pear prickly pear*  
70*Here we go round the prickly pear*

ساعت پنج بامداد.

\*\*\*

میان انگاره

و واقعیت

میان حرکت

۷۵ و عمل

سایه می‌افتد

چون از آن توست سلطنت.

\*\*\*

میان ادراک

و آفرینش

۸۰ میان هیجان

و پاسخ

سایه می‌افتد

زندگانی بس درازست.

\*\*\*

میان میل

۸۵ و التهاب

*At five o'clock in the morning.*

Between the idea

And the reality

Between the motion

75And the act

Falls the Shadow

*For Thine is the Kingdom*

Between the conception

And the creation

80Between the emotion

And the response

Falls the Shadow

*Life is very long*

Between the desire

85And the spasm

میان نیرو

و هستی

میان ذات

و انحطاط

۹۰ سایه می‌افتد

چون از آن توست سلطنت.

چون از آن توست

زندگانی است

چون از آن توست این

۹۵ بدین سان جهان پایان می‌گیرد

بدین سان جهان پایان می‌گیرد

بدین سان جهان پایان می‌گیرد

نه به بانگی بلکه با نجوایی.

Between the potency

And the existence

Between the essence

And the descent

90 Falls the Shadow

*For Thine is the Kingdom*

For Thine is

Life is

For Thine is the

95 *This is the way the world ends*

*This is the way the world ends*

*This is the way the world ends*

*Not with a bang but a whimper*

.

## یادداشت‌های آدم‌های پوک

۱. اشاره به: ویلیام شکسپیر، تراژدی ژولیوس سزار، پرده‌ی چهارم، صحنه‌ی ۲.

اما آدم‌های پوک مانند اسبانی چموش هنگام بیکاری  
باشکوه جلوه می‌نمایند و قول از خودگذشتگی می‌دهند.

۲. گفته‌ی پسرپچه‌ای که خبر مرگ کرتز، یکی از مسئولین شرکتی تجارتي در آفریقا را می‌دهد.

نگاه کنید به: جوزف کنراد، دل تاریکی.

۳. گای فاکس Guy Fawks یکی از کسانی بود که سال ۱۶۰۵ در عملیاتی موسوم به توطئه‌ی باروت در عهد جیمز اول  
شاه انگلیس قصد داشت مجلس عوام را با باروت منفجر کند. او و همدستانش دستگیر و در پنجم سپتامبر اعدام  
شدند. در جشنی که هر ساله در این روز برگزار می‌شود، بچه‌ها آدمک‌های پوشالی گای فاکس را می‌سازند و برای خرید  
وسایل جشن از رهگذران سکه می‌گیرند.

۴. نگاه کنید به: عهد عتیق، تواریخ ایام، ۲۹، ۱۹.

**The Journey of the *Magi***

**سفر مغان**  
۱۹۲۷



«نصیبمان سرمایی بود که به پایان نمی‌رسید  
درست در بدترین وقت سال  
برای سفر، و آن هم سفری دراز:  
در ورطه‌ها و هوایی سوزناک،  
خود چله‌ی زمستان.»  
و شتران آررده، با پاهای زخم‌دار، سرکش  
در برف‌ها یله می‌شدند.  
به روزگاری که گذرانده بودیم غبطه می‌خوردیم  
کاخ‌های تابستانی بر دامنه‌ها، ایوانها  
و دختران ابریشمین‌پوشی که شربت می‌آوردند.  
آن گاه شتربانان نفرین می‌کردند و غر می‌زدند  
و می‌گریختند، و شراب و زانانشان را می‌خواستند،  
و آتش شبانه رو به خاموشی می‌رفت، بدون سرپناهی،

Just the worst time of the year  
For a journey, and such a journey:  
The ways deep and the weather sharp,  
5The very dead of winter.'  
And the camels galled, sore-footed, refractory,  
Lying down in the melting snow.  
There were times we regretted  
The summer palaces on slopes, the terraces,  
10And the silken girls bringing sherbet.  
Then the camel men cursing and grumbling  
And running away, and wanting their liquor and women,  
And the night-fires going out, and the lack of shelters,

و شهرها دشمنانه و آبادیها ستیزه‌جو  
۵ / و دهکده‌ها کثیف و هزینہ‌ها بالا.  
روزگار سختی نصیبمان شد،  
و سرانجام ترجیح دادیم سراسر شب را بکوبیم،  
بریده‌بریده می‌خوابیدیم،  
همراه با صداهایی که در گوشمان ندا می‌دادند  
۲۰ یکسره بیهوده است.

\*\*\*

آن گاه سپیده‌دمان به دره‌ای خرم فرود آمدیم  
نمناک، پوشیده از برف، و بوی گل و سبزی می‌داد؛  
با نهری پرشتاب و آسیابی آبی که تاریکی را می‌شکافت،  
و سه درخت در آسمان کوتاه،  
۲۵ و اسب سفید پیری که در چمنزار به دوردستها می‌تاخت.  
آن گاه به میخانه‌ای رسیدیم با برگهای تاک بر سردر آن،  
شش دست از میان دری باز تاس می‌ریختند بر سر سکه‌های نقره،  
و پاها لگد می‌کوبیدند به مشکهای خالی شراب.  
اما هیچ خبری نبود، و همچنان ادامه دادیم  
۳۰ و شامگاهان رسیدیم، نه لحظه‌ای حتی زودتر.

And the cities hostile and the towns unfriendly  
15And the villages dirty and charging high prices:  
A hard time we had of it.  
At the end we preferred to travel all night,  
Sleeping in snatches,  
With the voices singing in our ears, saying  
20That this was all folly.

Then at dawn we came down to temperate valley,  
Wet, below the snow line, smelling of vegetation;  
With a running stream and a water-mill beating the darkness,  
And three trees on the low sky,  
25And an old white horse galloped in away in the meadow.  
Then we came to a tavern with vine-leaves over the lintel,  
Six hands at an open door dicing for pieces of silver,  
And feet kicking the empty wine-skins.  
But there was no information, and so we continued  
30And arrived at evening, not a moment too soon

جایگاه را یافتیم؛ و این (می‌شود گفت) رضایتبخش بود.

\*\*\*

از اینها روزگار درازی می‌گذرد، به یاد می‌آورم،  
و من دوباره چنین خواهم کرد، اما درنگ کن  
بر این درنگ کن  
۳۵ این: آیا همه‌ی راه را هدایت شدیم برای  
میلاد یا مرگ؟ میلادی بود، مسلماً  
ما شواهدی داشتیم بی‌گمان. تولد و مردن را دیده بودم،  
ولی می‌پنداشتم متفاوتند: این میلاد  
عذابی سخت و گزنده بر ایمان بود، مانند مرگ، مردن ما.  
۴۰ به جایگاه خود باز گشتیم، قلمرو پادشاهیها  
اما دیگر اینجا آسوده نیستیم، در میان آداب کهن  
با مردمی بیگانه که چنگ می‌اندازند در ایزدان خود.  
من از مردنی دیگر شادمان می‌شوم.

Finding the place; it was (you may say) satisfactory.

All this was a long time ago, I remember,

And I would do it again, but set down

This set down

35This: were we led all that way for

Birth or Death? There was a Birth, certainly,

We had evidence and no doubt. I had seen birth and death,

But had thought they were different; this Birth was

Hard and bitter agony for us, like Death, our death.

40We returned to our places, these Kingdoms,

But no longer at ease here, in the old dispensation,

With an alien people clutching their gods.

I should be glad of another death.

### یادداشت‌های سفر مغان

۱. اشاره به آمدن مجوسیان از مشرق زمین به بیت اللحم تا بر مسیح نوزاد احترام بگذارند. (انجیل، باب دوم، آیه‌های ۱ تا ۱۲).
۲. اقتباس از خطبه‌ی اسقف لاسنلوت آندروز *Lancelot Andrewes* (قرن هفدهم) در مراسم کریسمس.
۳. اشاره به سه صلیبی که عیسی مسیح بر صلیب میانی قربانی شد.
۴. اشاره به سربازانی که بر سر ردای عیسی قمار می‌زدند، و نیز خیانت یهودا که دستمزدش سی سکه بود.



Marina

مارینا  
۱۹۳۰

*Quis his locus, quae regio, quae mundi plaga? ۲*



چه دریا‌هایی چه کرانه‌هایی چه تخته‌سنگ‌هایی خاکستری چه جزیره‌هایی  
چه آبی بر سینه‌کش کشتی می‌کوبد  
و عطر کاج و باسترک که می‌خواند در میان مه  
چه خیالها که می‌گذرد  
ه‌آی دخترم.

\*\*\*

آنان که تیز می‌کنند دندان سگ را،  
به نیت مرگ  
آنان که با شکوه مرغ مگس جلوه برافروخته‌اند،  
به نیت مرگ  
ه / آنان که می‌لمند در خوکدانیِ آسودگی،  
به نیت مرگ

What seas what shores what grey rocks and what islands  
What water lapping the bow  
And scent of pine and the woodthrush singing through the fog  
What images return  
50 my daughter.

Those who sharpen the tooth of the dog, meaning  
Death  
Those who glitter with the glory of the hummingbird, meaning  
Death  
10 Those who sit in the sty of contentment, meaning  
Death

آنان که از سرخوشیِ جانوران در محتند،

به نیت مرگ

بی‌شالودگانند، فرو کاهیده با بادی

ه / نفسی از کاج، و مهِ جنگلِ هزار آوا

با این شوکت مضمحل در مکان.

\*\*\*

چیست این رخسار، اندکی روشن و روشنایی‌بخش

تپش بازو، کم‌زور و زورمند

هدیه است یا وام؟ دورتر از ستارگان و نزدیکتر از چشم.

\*\*\*

ه / نجواها و خنده‌ای کوتاه میان برگها و گامهای شتابان

در ژرفای خواب، آنجا که همهی آنها به هم می‌پیوندند.

دماغه‌ی کشتی را یخ شکافته است و رنگ را گرما.

این را من ساختم، فراموش کردم

و به یاد می‌آورم.

ه / دکل کشتی سست و بادبان پوسیده است

بین ماه ژوئن و سپتامبری دیگر.

این را ناشناخته ساختم، نیمه‌هشیار، ندانسته، برای خودم.

تخته‌پوش کشتی آب پس می‌دهد، درزها باید گرفته شوند.

این پیکر، این رخسار، این جان

Those who suffer the ecstasy of the animals, meaning  
Death

Are become insubstantial, reduced by a wind,  
15A breath of pine, and the woodsong fog  
By this grace dissolved in place

What is this face, less clear and clearer  
The pulse in the arm, less strong and stronger—  
Given or lent? more distant than stars and nearer than the eye  
20Whispers and small laughter between leaves and hurrying feet  
Under sleep, where all the waters meet.

Bowsprit cracked with ice and paint cracked with heat.  
I made this, I have forgotten  
And remember.  
25The rigging weak and the canvas rotten  
Between one June and another September.  
Made this unknowing, half conscious, unknown, my own.  
The garboard strake leaks, the seams need caulking.  
This form, this face, this life

سه که زنده است تا زندگی کند در جهانی فراسوی روزگار من، بگذار  
بسپارم زندگانی‌ام را بر سر این زندگانی، سخنم را بر سر آن ناگفته،

برخاسته، لبهای گشوده، امید کشتیهای نو.

\*\*\*

چه دریاهایی چه کرانه‌هایی چه جزیره‌هایی از خاراسنگ به سوی دیرکهایم  
و باسترک ندا در می‌دهد از میان مه  
دخترم.

۱۹۳۰

### یادداشت‌های مارینا

۱. مارینا دختر پرکلس در دریا گم می‌شود و پدرش سالها بعد او را می‌یابد. نگاه کنید به: *ویلیام شکسپیر، پریکلس، شاهزاده تایر*.
۲. هرکول در حالت دیوانگی فرزندان خود را به هلاکت می‌رساند و پس از هشیاری چنین می‌گوید: «چه جایگاهی است این، کدام سرزمین، کدام اقلیم خاک؟» نگاه کنید به: *سنکا، هرکول دیوانه*.

30Living to live in a world of time beyond me; let me  
Resign my life for this life, my speech for that unspoken,  
The awakened, lips parted, the hope, the new ships.

What seas what shores what granite islands towards my timbers  
And woodthrush calling through the fog  
35My daughter.

*1930*



Ash Wednesday

چارشنبه خاکستران  
۱۹۳۰

**Aaaaaaaaaaaaaaaaaa**

چون امیدی ندارم دیگر بار بازگردم  
چون امیدی ندارم  
چون امیدی ندارم بازگردم  
در آرزوی پیشکشی این کس و جرگهی آن کس  
ه‌دیگر جان نمی‌کنم در پی چنین چیزهایی جان نمی‌کنم  
(چرا عقاب دیرسال بالهایش را بگسترده؟)  
چرا مویه کنم  
بر اقتدار ناپیدای سلطنت عصر؟

\*\*\*



## I

Because I do not hope to turn again  
Because I do not hope  
Because I do not hope to turn  
Desiring this man's gift and that man's scope  
5I no longer strive to strive towards such things  
(Why should the aged eagle stretch its wings?)  
Why should I mourn  
The vanished power of the usual reign?

\*\*\*

چون امیدی ندارم دریابم  
ه / شکوه استوار ساعتی محتوم را  
چون نمی‌اندیشم  
چون در می‌یابم که در نخواهم یافت  
یگانه اقتدار راستی زودگذر را  
چون نمی‌توانم بنوشم  
ه / آنجا که درختان می‌شکفند، و چشمه‌ها می‌جوشند، چه دیگر بار هیچ چیز نیست

\*\*\*

چون می‌دانم زمان همیشه زمان است  
و مکان همیشه مکان، فقط مکان  
و هر چه واقعی است فقط برای زمان واقعی است  
و فقط برای مکان  
ه / سرخوشم که چیزها آن چنانند که هستند و  
روی بر می‌گردانم از چهره‌ی فرخنده  
و روی بر می‌گردانم از ندا  
چون نمی‌توانم امیدوار باشم تا دیگر بار باز گردم  
پس سرخوشم که باید چیزی بسازم  
ه / تا با آن سرخوش شوم

\*\*\*

Because I do not hope to know

10The infirm glory of the positive hour

Because I do not think

Because I know I shall not know

The one veritable transitory power

Because I cannot drink

15There, where trees flower, and springs flow, for there is  
nothing again

Because I know that time is always time

And place is always and only place

And what is actual is actual only for one time

And only for one place

20I rejoice that things are as they are and

I renounce the blessed face

And renounce the voice

Because I cannot hope to turn again

Consequently I rejoice, having to construct something

25Upon which to rejoice

و خداوند را دعا کنید تا بر ما ببخشاید  
و دعا کنید تا مگر از یاد ببرم  
قضیه‌هایی را که نزد خود بسی کنکاش می‌کنم  
بسیار شرح می‌دهم  
۳۰ چون امیدی ندارم دیگر بار باز گردم  
بگذار آن واژگان پاسخ گویند  
در باب آنچه شده است، و دیگر بار نمی‌شود  
مگر حکم بر ما سنگین نشود  
چون این بالها دیگر بال پرواز نیستند  
۳۵ بلکه پره‌هایی‌اند که هوا را می‌کوبند  
هوایی که اکنون سراسر ناچیز و خشک است  
ناچیزتر و خشکتر از اراده‌ی  
بیاموز ما را تأمل کنیم و تأمل کنیم بیاموز ما را خاموش بنشینیم

\*\*\*

ما گنهکاران را دعا کنید اکنون و به هنگام مرگمان ۴  
۴۰ ما را دعا کنید اکنون و به هنگام مرگمان

And pray to God to have mercy upon us  
And pray that I may forget  
These matters that with myself I too much discuss  
Too much explain  
30Because I do not hope to turn again  
Let these words answer  
For what is done, not to be done again  
May the judgement not be too heavy upon us  
Because these wings are no longer wings to fly  
35But merely vans to beat the air  
The air which is now thoroughly small and dry  
Smaller and dryer than the will  
Teach us to care and not to care Teach us to sit still.

Pray for us sinners now and at the hour of our death  
40Pray for us now and at the hour of our death.

*Bbbbbbbbbbbbbbbbbbbbbbb*

بانو، سه پلنگ سفید زیر درخت اَرَدَجی نشستند  
در خنکی روز، سیر خورده  
از پاهایم قلبم جگرم و آنچه جا گرفته بود  
در حلقه‌ی خالی جمجمه‌ام. و خداوند گفت  
۴۵ این استخوانها زنده شوند؟ این  
استخوانها زنده شوند؟ و آنچه جای گرفته بود  
در استخوانها (که دیگر خشکیده بودند) چیرچیرکنان می‌گفت:  
به خاطر نیکی این بانو  
و به خاطر دلربایی‌اش، و چون  
۵۰ مریم عذرا را به شفاعت ارج می‌گذارد،  
ما تابناک می‌درخشیم. و من شخصی ریاکارم اینک  
کارنامه‌ام را به نسیان می‌سپارم و عشقم را  
به زادوولد بیابان و میوه‌ی کدو.  
این است که بهبود می‌دهد  
۵۵ روده‌هایم را رشته‌های دیدگانم و پاره‌های ناگوارایی  
که پلنگان پس فرستاده‌اند. بانو لمیده است

## II

Lady, three white leopards sat under a juniper-tree  
In the cool of the day, having fed to sateity  
On my legs my heart my liver and that which had been contained  
In the hollow round of my skull. And God said  
45 Shall these bones live? shall these  
Bones live? And that which had been contained  
In the bones (which were already dry) said chirping:  
Because of the goodness of this Lady  
And because of her loveliness, and because  
50 She honours the Virgin in meditation,  
We shine with brightness. And I who am here dissembled  
Proffer my deeds to oblivion, and my love  
To the posterity of the desert and the fruit of the gourd.  
It is this which recovers  
55 My guts the strings of my eyes and the indigestible portions  
Which the leopards reject. The Lady is withdrawn

در جامه‌ای سفید، معتکف، در جامه‌ای سفید.  
باشد که سفیدی استخوانها به فراموشی کفاره دهد.  
در آنها حیاتی نیست. همچنان که فراموش شده‌ام  
و فراموش شده خواهم بود، پس من فراموش می‌کنم  
این گونه فداکارانه، سر سپرده‌ی مقصود. و خداوند گفت  
پیغام را به باد، به باد فقط چون تنها  
باد خواهد شنید. و استخوانها چیرچیرکنان آواز می‌خواندند  
با ورد ملخ، و می‌گفتند

\*\*\*

۶۵ بانوی خموشیها  
آسوده و آشفته  
گسیخته و کاملترین  
گل سرخ یاد  
گل سرخ فراموشی  
۷۰ وامانده و هستی‌بخش  
آرمیده‌ی پریشان  
تک‌گل سرخ  
اینک باغی است  
جایی که همه‌ی عشقها به پایان می‌رسند.  
۷۵ عذاب مختومه‌ی



In a white gown, to contemplation, in a white gown.  
Let the whiteness of bones atone to forgetfulness.  
There is no life in them. As I am forgotten  
60And would be forgotten, so I would forget  
Thus devoted, concentrated in purpose. And God said  
Prophecy to the wind, to the wind only for only  
The wind will listen. And the bones sang chirping  
With the burden of the grasshopper, saying

65Lady of silences  
Calm and distressed  
Torn and most whole  
Rose of memory  
Rose of forgetfulness  
70Exhausted and life-giving  
Worried reposeful  
The single Rose  
Is now the Garden  
Where all loves end  
75Terminate torment

عشقی ناخوشایند

عذاب بزرگتر

عشقی خوشایند

پایان بی‌پایان

۱۰ سفر به هیچ پایانی

سرانجام هر چه

بی‌انجام است

سخن بدون واژه و

واژه‌ی بی‌سخن

۱۵ شکوه بر مادر

برای باغ

جایی که همه‌ی عشقها به پایان می‌رسند.

\*\*\*

زیر درخت اَرَدَجی استخوانها آواز می‌خواندند، پراکنده و درخشان

شادمانیم که پراکنده شده‌ایم، کمی به یکدیگر می‌رسیم،

۹۰ پای درختی در خنکای روز، با برکت ریگ

خودشان و یکدیگر را فراموش می‌کنند، همبسته

در آرامش بیابان. این است زمینی که شما

سیاه‌بخش می‌کنید. و نه در سهمهای جداجدا و نه

پیوسته. زمین اینست. ما مرده‌ریگمان را گرفته‌ایم.

Of love unsatisfied  
The greater torment  
Of love satisfied  
End of the endless  
80Journey to no end  
Conclusion of all that  
Is inconclusible  
Speech without word and  
Word of no speech  
85Grace to the Mother  
For the Garden  
Where all love ends.

Under a juniper-tree the bones sang, scattered and shining  
We are glad to be scattered, we did little good to each other,  
90Under a tree in the cool of day, with the blessing of sand,  
Forgetting themselves and each other, united  
In the quiet of the desert. This is the land which ye  
Shall divide by lot. And neither division nor unity  
Matters. This is the land. We have our inheritance.

CCCCCCCCCCCC

۹۵ در اولین پیچ پله‌ی دوم  
برگشتم و دیدم پایین  
همان شمایل پیچیده بر نرده را  
میان بخار در هوای گند  
درگیر با دیو پله‌ها که زده بود  
۰۰ / صورتکی فریبنده از امید و ناامیدی.

\*\*\*

در دومین پیچ پله‌ی دوم  
آنها را ترک کردم و پیچیدم و چرخیدم به پایین؛  
دیگر هیچ صورتی نبود و پله تاریک بود،  
نمناک، دندانهدار، مانند دهان آبریزان و ترمیم‌نشده‌ی پیرمردی،  
۰۵ / یا حلقوم دندانهدار کوسه‌ای پیر.

\*\*\*

در اولین پیچ پله‌ی سوم  
پنجره‌ای بود پرروزنه شکمداده، چون میوه‌ی انجیر

### III

95At the first turning of the second stair  
I turned and saw below  
The same shape twisted on the banister  
Under the vapour in the fetid air  
Struggling with the devil of the stairs who wears  
100The deceitful face of hope and of despair.

At the second turning of the second stair  
I left them twisting, turning below;  
There were no more faces and the stair was dark,  
Damp, jagged, like an old man's mouth drivelling, beyond repair,  
105Or the toothed gullet of an aged shark.

At the first turning of the third stair  
Was a slotted window bellied like the figs's fruit

و آن سوی شکوفه‌ی خفچه و نمای چراگاه  
هیكلی پشت‌پهن پوشیده جامه‌ی آبی و سبز  
/ / ۰ اردیبهشت را با نیلکی افسون کرد.  
گیسوی افراشته دلرباست، گیسوی قهوه‌ای افراشته روی دهان،  
یاس و گیسوی قهوه‌ای؛  
آشفتگی، نوای نیلکی، درنگها و گامهای روح بر پله‌ی سوم،  
پلاسیدن، پلاسیدن؛ نیرویی فراسوی امید و نومیدی  
/ / ۵ صعود از پله‌ی سوم.

\*\*\*

خداوندگارا، من شایستگی ندارم  
خداوندگارا، من شایستگی ندارم

\*\*\*

اما تنها آن کلمه را بگو.

*Ddddddddddddddddddd*

او که میان بنفش و بنفش گام می‌زد  
/ / ۲۰ او که گام می‌زد در  
رده‌های گوناگون سبز گونه‌گون  
می‌رود درون سفید و آبی، درون رنگ مریم،

And beyond the hawthorn blossom and a pasture scene  
The broadbacked figure drest in blue and green  
110 Enchanted the maytime with an antique flute.  
Blown hair is sweet, brown hair over the mouth blown,  
Lilac and brown hair;  
Distraction, music of the flute, stops and steps of the mind over the third stair,  
Fading, fading; strength beyond hope and despair  
115 Climbing the third stair.

Lord, I am not worthy  
Lord, I am not worthy

but speak the word only.

#### IV

Who walked between the violet and the violet  
120 Whe walked between  
The various ranks of varied green  
Going in white and blue, in Mary's colour,

می‌گوید از چیزهای بی‌ارزش  
در جهل و آگاهی از رنج ابدی  
۲۵ / او که می‌گشت میان دیگران که قدم می‌زدند،  
او که سرانجام فواره‌ها را نیرومند ساخت و چشمه‌ها را تازه  
مخره‌ی خشک را خنک و شن را استوار کرد  
در آبی گل میمون، آبی رنگِ مریم،  
Sovegna vos<sup>۴</sup>

\*\*\*

۳۰ / اکنون سالهایی‌ست که فرا می‌رسند، می‌کشانند  
به دوردست ساز و نی‌لبک را، می‌پایند  
کسی را که هنگام خواب و بیداری روانه می‌شود، پوشیده

\*\*\*

نور سپید را پیچان، در برش گرفته، پیچان.  
سالهای نو می‌خرامند، می‌پایند  
۳۵ / از میان ابر روشن اشکها، سالها، می‌پایند  
با نظمی نو قافیه‌ی کهن را. باز گیرید  
زمان را. باز گیرید  
نگرش ناخوانده را در رؤیایی وال‌تر  
همچنان که تکشاخ جواهر نشان را نعش‌کش والایی می‌کشاند.

\*\*\*



Talking of trivial things

In ignorance and knowledge of eternal dolour

125Who moved among the others as they walked,

Who then made strong the fountains and made fresh the springs

Made cool the dry rock and made firm the sand

In blue of larkspur, blue of Mary's colour,

Sovegna vos

130Here are the years that walk between, bearing

Away the fiddles and the flutes, restoring

One who moves in the time between sleep and waking, wearing

White light folded, sheathing about her, folded.

The new years walk, restoring

135Through a bright cloud of tears, the years, restoring

With a new verse the ancient rhyme. Redeem

The time. Redeem

The unread vision in the higher dream

While jewelled unicorns draw by the gilded hearse.

۴۰ / خواهر خاموش پوشیده در سفید و آبی  
بین سرخداران، در پناه ایزد باغ،  
کسی که نیلکش بی‌دم است، سرش را پایین آورد و اشاره کرد ولی کلمه‌ای نگفت

\*\*\*

اما فواره فرا پاشید و پرنده فرو خواند  
باز گیرید زمان را، باز گیرید رؤیا را  
۴۵ / نشانی از کلام ناشنیده، ناگفته

\*\*\*

تا هزار نجوا باد از سرخدار بر انگیزد

\*\*\*

و آن گاه تبعیدمان

Eee

اگر کلام گمشده گم شده است، اگر کلام به سر رسیده به سر رسیده است  
اگر کلام ناشنیده ناگفته  
۵۰ / ناگفته، ناشنیده است؛  
هنوز کلام ناگفته است، آن کلام ناشنیده،  
آن کلام بدون کلمه‌ای، آن کلام درون

140The silent sister veiled in white and blue  
Between the yews, behind the garden god,  
Whose flute is breathless, bent her head and signed but spoke no word

But the fountain sprang up and the bird sang down

Redeem the time, redeem the dream

145The token of the word unheard, unspoken

Till the wind shake a thousand whispers from the yew

And after this our exile

## V

If the lost word is lost, if the spent word is spent

If the unheard, unspoken

150Word is unspoken, unheard;

Still is the unspoken word, the Word unheard,

The Word without a word, the Word within

جهان و برای جهان؛  
و نور در تاریکی درخشید  
۵۵ / در مقابل آن کلام دنیای ناآرام هنوز می‌چرخید  
پیرامون کانون کلام خاموش.

\*\*\*

آی امت من، بر تو چه کرده‌ام.

\*\*\*

کلام را کجا باید پیدا کرد، کلام کجا  
طنین می‌افکند؟ نه اینجا، که خاموشی بسنده نیست  
۶۰ / نه در دریا یا در جزیره، نه  
در سرزمین، در بیابان یا فرو باریدن،  
برای آنها که در تاریکی می‌گردند  
در هر دو روزانه و شبانه  
زمان راستین و مکان راستین اینجا نیست  
۶۵ / نه مکان شکوهمندی برای آنان که از چهره پرهیز می‌کنند  
نه زمان سرخوشی برای آنان که میان هیاهو می‌گردند و ندا را حاشا می‌کنند

\*\*\*

آیا خواهر پرده‌دار دعا می‌کند برای  
آنان که در تاریکی می‌گردند، که تو را برگزیدند و از تو روی گرداندند  
آنان که بر شاخ میان فصل و فصل گسیختند، زمان و زمان، بین

The world and for the world;  
And the light shone in darkness and  
155 Against the Word the unstilled world still whirled  
About the centre of the silent Word.

O my people, what have I done unto thee.

Where shall the word be found, where will the word  
Resound? Not here, there is not enough silence  
160 Not on the sea or on the islands, not  
On the mainland, in the desert or the rain land,  
For those who walk in darkness  
Both in the day time and in the night time  
The right time and the right place are not here  
165 No place of grace for those who avoid the face  
No time to rejoice for those who walk among noise and deny the voice  
Will the veiled sister pray for  
Those who walk in darkness, who chose thee and oppose thee,  
Those who are torn on the horn between season and season, time and  
time, between

۷۰ / ساعت و ساعت، کلام و کلام، قدرت و قدرت، آنان که منتظرند  
در تاریکی؟ آیا خواهر پرده‌دار دعا می‌کند  
برای بچه‌های جلو دروازه  
که ره نمی‌سپزند و نمی‌توانند دعا کنند:  
دعا کن برای آنان که بر می‌گزینند و روی می‌گردانند

\*\*\*

۷۵ / آه آی امت من، بر تو چه کرده‌ام

\*\*\*

باشد خواهر پرده‌دار میان نازک  
—درختان سرخدار دعا کند برای آنان که او را رنجاندند  
و ترساکند و نمی‌توانند سر بسپزند  
و رویاروی جهان اقرار می‌کنند و بین صخره‌ها حاشا می‌کنند  
۸۰ / در آخرین بیابان پیش از آخرین صخره‌های آبی  
بیابان در باغ، باغ در بیابان  
قحطی، و از دهان می‌پاشند سیب‌دانه‌های پلاسیده را.

\*\*\*

آی امت من

170 Hour and hour, word and word, power and power, those who wait

In darkness? Will the veiled sister pray

For children at the gate

Who will not go away and cannot pray:

Pray for those who chose and oppose

175 O my people, what have I done unto thee.

Will the veiled sister between the slender

Yew trees pray for those who offend her

And are terrified and cannot surrender

And affirm before the world and deny between the rocks

180 In the last desert before the last blue rocks

The desert in the garden the garden in the desert

Of drouth, spitting from the mouth the withered apple-seed.

O my people.

FF

گرچه امیدی ندارم دیگر بار بازگردم

۱۸۵ / گرچه امیدی ندارم

گرچه امیدی ندارم باز گردم

\*\*\*

تردید داشتن بین سود و زیان

در این گذرگاه کوتاه رؤیایها می‌گذرند از

تاریک‌روشنای زودگذر بین میلاد و مرگ

۹۰ / (متبرکم کن ای پدر) گرچه این چیزها را آرزومند آرزومند نیستم

از پنجره‌ی گشوده به سوی ساحل خارا

بادبانهای سفید هنوز بر افراشته‌اند به سوی دریا، به سوی دریا بر افراشته

بالهای شکسته

\*\*\*

و قلب گمگشته سخت و سرخوش می‌شود

۹۵ / در یاس گمگشته و صداها می‌گمگشته‌ی دریا

و جان سست می‌شتابد تا سرکشی کند

برای عصای طلایی خمیده و بوی گمگشته‌ی دریا

می‌شتابد بهبود سازد



## VI

Although I do not hope to turn again

185 Although I do not hope  
Although I do not hope to turn

Wavering between the profit and the loss  
In this brief transit where the dreams cross  
The dreamcrossed twilight between birth and dying  
190 (Bless me father) though I do not wish to wish these things  
From the wide window towards the granite shore  
The white sails still fly seaward, seaward flying  
Unbroken wings

And the lost heart stiffens and rejoices  
195 In the lost lilac and the lost sea voices  
And the weak spirit quickens to rebel  
For the bent golden-rod and the lost sea smell  
Quickens to recover

شیون بلدرچین و بارانمرغ چرخان را  
۲۰۰ و چشم نابینا می‌آفریند  
اشکال خالی را بین دروازه‌های عاج  
و رایحه شوری ریگزار را تازه می‌کند

\*\*\*

اینست زمان تنش بین مرگ و میلاد  
مکان انزوایی که سه رؤیا می‌گذرند  
۲۰۵ بین صخره‌های آبی  
اما وقتی صداها لرزانده از درخت سرخدار رها می‌شوند  
بگذار سرخداری دیگر بلرزد و پاسخ دهد.  
خواهر پرده‌دار مادر مقدس، روح چشمه، روح باغ،  
از مضحکه نمودن خود با دروغ باز دارمان  
۲۱۰ پیاموز ما را خاموش بنشینیم  
حتی در میان این صخره‌ها،  
آرامشمان در اراده‌ی اوست،  
و حتی در میان این صخره‌ها  
خواهر، مادر  
۲۱۵ و جان رود، جان دریا،  
از جدایی مرا باز دار

\*\*\*

و بگذار فریادم به سوی تو آید. ۱۰۰

The cry of quail and the whirling plover  
200 And the blind eye creates  
The empty forms between the ivory gates  
And smell renews the salt savour of the sandy earth

This is the time of tension between dying and birth  
The place of solitude where three dreams cross  
205 Between blue rocks  
But when the voices shaken from the yew-tree drift away  
Let the other yew be shaken and reply.

Blessèd sister, holy mother, spirit of the fountain, spirit of the garden,  
Suffer us not to mock ourselves with falsehood  
Teach us to care and not to care  
210 Teach us to sit still  
Even among these rocks,  
Our peace in His will  
And even among these rocks  
Sister, mother  
215 And spirit of the river, spirit of the sea,  
Suffer me not to be separated  
And let my cry come unto Thee.

### یادداشت‌های چارشنبه‌خاکستران

۱. چارشنبه‌خاکستران آیینی است مسیحی که کشیش در طی آن با خاکستر بر پیشانی آیینمداران نشان صلیب می‌کشد. همچنین به نخستین روز در پرهیزی چهل‌روزه می‌گویند، به یاد چهل روزی که عیسی مسیح در بیابان روزه داشت و سرانجام ابلیس او را رها کرد و .....

۲. *Guido Gavalcanti (1255-1300): Perchio non spero di tornar giammai.*

۳. برداشتی از شکسپیر (XXIX): *Desiring this man's art and that man's.*

۴. از دعایی کاتولیک‌رومی.

۵. دانته، برزخ: [به یاد داشته باش عذابم را به سزای شهوتم].

*Sovegna vos temps de ma dolar*

۶. از دعایی کاتولیک‌رومی.

۷. از دعایی کلیسایی. – اشاره به *تورات*، *کتاب میکاه نبی*، *ششم*. ۳.

۸. شخص توبه‌کار در آغاز اعتراف خود نزد کشیش کاتولیک‌رومی چنین می‌گوید.

۹. *دانته*، *بهشت*: آرامش ما خواست اوست، خواست اوست آرامش ما.

۱۰. *زبور داوود*، *مزمور صدودوم*، ۱.

## یادداشت گرداننده

خرابستان نخستین شعر تی. اس. الیوت بود که سالها پیش (۱۳۶۱) به دست گرفتم. برای سر در آوردن از آن چندین بار آن را به فارسی برگرداندم. گو اینکه هدفم ترجمه‌ای موجه و حرفه‌ای نبود و می‌خواستم کار شاعری خود را پیش ببرم. و همین طور شعرهای دیگر الیوت را خواندم. ارجاعات بی‌وقفه‌ی شعر او به اسطوره‌ها و متون دینی و داتته و شکسپیر ممکن است هر شاعر تازه کاری را بر آن دارد که بی‌پروا به منابع گوناگون تاریخی و حتی روزمره رو آورد. به گمانم ساختار بسیاری از شعرهای او بیشتر بر ادبیات داستانی غرب و بویژه آن چه صنعت جریان سیال ذهن می‌نامند، قرار دارد؛ و ترکیب‌بندی شعرش بر ایماژیسم— که خود پیوند نزدیکی با آن داشت.

آنچه به شاعر کمک کرد تا به زبانی جهانی دست یابد، شاید شیفتگی او به سمبولیسم فرانسه بود. با این همه تأمل او بر شعر مابعدالطبیعی در سده‌ی هفدهم سبب شد تا شاعری تمام عیار انگلیسی نیز بماند.

اما اینکه تی. اس. الیوت در سال ۱۹۲۷ کاتولیک می‌شود و با چارشنبه‌خاکستران در عوالم دینی و معنوی فرو می‌رود، گویی می‌خواسته جبران مافات کند. آخر او در جوانی به پیروی از ترانه‌های خیام فیتز جرالدر شعرهای به قول خود کفرآمیزی سروده بود که پس از پشیمانی از بین برد.

پس از این شوخی رندانه به سبک الیوت، اندکی آشنایی با او:  
توماس استرنر الیوت از اعقاب نخستین خانواده‌های مهاجر نیوانگلندی، زادروز ۲۸ سپتامبر ۱۸۸۸ در  
سنت لوئیس میسوری (امریکا)  
عزیمت به سوربن برای خواندن ادبیات و فلسفه در ۱۹۱۰  
پروفراک و مشاهدات دیگر ۱۹۱۷  
ویراستاری پیش‌نویس *خرابستان* به وسیله‌ی ازرا پاوند و چاپ آن در شماره‌ی اول مجله‌ی کرایتریون  
(معیار)، اکتبر ۱۹۲۲  
تابعیت انگلیس در ۱۹۲۷  
باورهای الیوت در دیباچه‌ی مجموعه‌ای از مقالات: در ادبیات پیرو سبک کلاسیک، در سیاست طرفدار  
سلطنت، در مذهب کاتولیک آنگلیکان  
چارشنبه‌خاکستران ۱۹۳۰  
به دنبال *خدایان بیگانه* (مقاله) ۱۹۳۴  
قتل در کلیسای جامع (نمایشنامه) ۱۹۳۵  
اندیشه‌ی جامعه‌ی مسیحی (مقاله) ۱۹۳۹  
چهار کوارتت ۱۹۴۳  
جایزه‌ی نوبل ادبی ۱۹۴۸  
دریافت نشان آزادی کشور آمریکا ۱۹۶۴  
مرگ چهارم ژانویه ۱۹۶۵

خراسان و نعرهای دیگر

# خانه‌های پاك

شاپور احمدی

### خانه‌های پاك. دیباچه

و اینان را دیدم انبوهی که کارشان ریختن بی‌شمار چای است در نشستی بی‌پایان. در آن  
میان مبادا فیلسوفی نهفته باشد، او جیغ‌کشان تهدیدمان می‌کند.  
و سپیده‌دمان پسرانشان در به انتظار ایستاده‌اند.  
از آنها آیا کسی را می‌شناسی که پس از گفتاری نجیبانه خود را بدنام کند تا وادار به  
مضحکه‌اش شوی؟  
چه تصویر پلیدی که از شما در ابتدا به یاد می‌آید. پس از من دور شو. من می‌بایست  
اکنون به شیوه‌ی مردگان هر کاری را به انجام می‌رساندم، نه این گونه که در بازار و با  
مردم سروکار دارم.

### خانه‌های پاك. خواب‌گردی

به‌وضوح می‌دانم که خواب می‌بینم اما دوست دارم همین طور بمانم حتی اگر در بیداری یا  
در ایران همچنان که آفتاب به داخل چادر می‌آید گریه



بر رویم بپرد همان گونه که کار هر روزه‌ی اوست و می‌داند درست از کجای دماغ شروع کند و سر فرو می‌کند و دُمش بالای کشاله‌ی رانم سرازیر شده است و بویی را که از من بلند می‌شود نمی‌دانم چه بویی است از بینی‌اش بالا می‌کشد و اگر احياناً پایی بجنبانم چالاک سر بر می‌گرداند و مواظب است مبادا آرامشم به هم بخورد و گرنه به یاد می‌آورم خانه‌ام را و بدین ترتیب زانوانم از چادر بیرون خواهند خزید و چون سنگ بزرگی در صحرا همه چیز را خواهم دید.

### خانه‌های پاك. بالا رفتن از پلکان

آیا می‌بینی در ماهتاب کهنه و مسی دراز کشیده‌ام و پیراهنم را بر دکلی سیاه آویخته‌ام تا نزد پیر خود بروم؟  
\*\*\*

و بودا را دیدم بر سر راهمان در بیابان. از او پرسیدم: «از چه می‌گریزی؟» گفت: «ای وای مگر آدمی را ندیدی؟»

پیرم به کناری رفت و در آن غروب طلایی بودا را خراب کردم.  
بر پله‌های کوچک سنگی نشستیم. لیوان بزرگ چای را در پرتو آفتابگردانها سفت از دستم گرفت. دیگر کامل شدیم و از حوصله و کم‌حرفی خود نازک و زرد، نه لرزنده بلکه چیزی شبیه کاشیهای دورترین خانه در شب.  
\*\*\*

و مانند سگی گریه‌کنان با ماه گشتم.  
هیچ تو آیا آهنگی زشت چنین شنیده‌ای؟

خانه‌های پاك. با خانم ایکس ایکس‌وای

پسرم خیلی کم به من اندیشیده است.  
هرگز نشنیده بودیم در سلمانی را به خانه بیاورند. زنم مرتب لابه می‌کرد برای  
سلمانی آلیمو نیاورده‌اند.  
و هر وقت پسرم عرقش را پاك می‌کرد، سلمانی فریاد کشیده است: تو فقط پسری  
زیبا هستی.  
اکنون خواهش می‌کنم موهایم را کمی کوتاه‌تر کن.  
بعد از این همه تنهایی به سلمانی پناه آورده‌ام.

\*\*\*

مگر از قدیم زن بیوه‌ای را نمی‌شناختم که خواهرم بود. در شگفتم که چه دورانی را بدون  
من گذراند. و پسرش که امسال بهار با او نرد می‌باختم، چشمها و دماغش از سنگ  
تراشیده شده بودند.

\*\*\*

در آخر هر روز چه پیش می‌آید؟  
اینکه مرا دعوت کنید، چه بی‌شرمانه است.  
چه فکری، خود را آراسته‌ام برای خانم ایکس ایکس‌وای.

\*\*\*

خانم ایکس ایکسواى را از دست داده‌ام.  
خدایا، هر زنى که بی‌ایمان شود، آیا به مسافرخانه هم سرى مى‌زند؟  
کجا، چه وقت، خانمى دیگر؟  
عصر ما گذرگاه خانم ایکس ایکسواى نبود. با این همه هرساله آماده‌ی پذیرایی‌ام.

### خانه‌های پاك. كار با آب‌رنج

میله‌های فلزی در باران سیاه قد کشیده‌اند در آن تابلو که برای همبازی‌ام پرداخته بودم،  
دختری که مانند سنگ آتشی‌نی آبی مى‌نمود.  
تابلو چنان قد کشیده که فصول واقعی را در هم شکسته است.  
بعدازظهرها بوی رنگ مى‌داد و دست‌هایم را در کبودی نمدار بالا مى‌گرفتم.  
نواى سازی که مى‌نواخت، همچون آهنی گداخته اینک در سینه‌ام تا کی رو به سردی  
مى‌رود؟ و تو از کجا مى‌دانی چه جنگی بر سر آن کردیم؟  
\*\*\*

جهان مرا ندیدی که پدرم پاره‌پاره کرد: سنگ‌های بنفش و سایه‌های نمناک در دل برگ‌های  
پوسیده و خردلی.

انبوه سیاه پرندگان بر ریگهای زرد: آنجا نشسته بودم.  
به سوی جاوه و پرتغال، آن نقاط قرمز، در حرکت بودم از دوستی کثیف و دشمنی  
بی‌مایه‌ای که اندوخته بودم.

\*\*\*

اکنون می‌رس چه کرده‌ام یا چه آیینی دارم.

### خانه‌های پاک. جان کندن قاطر

امشب هراسانم. می‌ترسم تکه‌تکه شوم. شکوه و اندوه بساط چای و قلیان را تاریکی از  
خاطرم برده است. و هر دم که انبوه ستارگان بر دریاچه‌ی راکد آسمان پریز می‌زنند، دیگر  
مطمئن می‌شوم که دارم فقط نگاه می‌کنم و پراکنده‌ام.

می‌دانی اگر من چیزی بیرون از شهر و خاکم، تو هم صیاد بزرگی باش و شب نخواب.  
سرم را جدا کن. آن گاه خستگی‌ام در می‌رود.

\*\*\*

چنان از بحث با نیچه متنفرم که نزدیک است از خواب بپریم و همه چیز به هوا رود.  
انسان بیچاره است، بیچاره است و همچنان آن عبارت زیرکانه‌اش را  
سر می‌دهد: خدا مرده است جانا، مرده است.

می‌ترسم گندابی خشک شوم تا صبح، آن گاه که کسی مرا دوست

یا چشم‌هایم را در آورده است.  
\*\*\*

به هر حال فردا در گونی بزرگ شهر آدامس خواهم خرید، کرایه‌ی تاکسی خواهم پرداخت  
و به گوش سپردن‌های جفنگ خود به شاعران و پرویان خیره خواهم شد.

۱۳۶۶



به همین قلم / شعر

۱. ویرانشهر  
(۶۸ و) ۶۶-۶۱  
یکم. شوخیهای ناگوار  
دوم. متنها  
سوم. بازگویی شوخیها و متنها
۲. پادشاهنامه  
۶۷-۶۶ گردانی  
یکم. دیباجه: آب و گل عشق  
دوم: متن: پادشاهنامهگردانی  
سوم: پیوست: شعرهای مشکوک و الحاقی
۳. کارنامه‌ی قهوه‌ای  
۷۷-۷۸ و کبود  
یکم. آن پاره‌ی دیگر  
دوم. دیوآمیزی بی‌انجام  
سوم. پیشگویی زمان اکنون
۴. کجنوشتار  
۷۹-۸۰  
یکم. زندگی نابجای هنرمند  
دوم. تته‌پته‌نگاری  
سوم. واپسینشمار
۵. در حاشیه‌ی متن  
۸۱-۸۲ الف  
یکم. خانه‌ی عنکبوت  
دوم. دستنویس غیب‌بین

۶. سوتک گوشتی که یکم. سوت آشکار و پنهان  
۱۳ سنگ شد دوم. کتابچه‌ی سنگی

۷. کالبدخوانی یکم. کالبدخوانی  
۱۴-۱۵ دوم. پیوستها

۸. گزیده‌ی هفتگانه  
۱۵-۶۱

۹. بندهای پیشکشی فرشته‌ها بر خاکستر و آفتاب  
۱۶

۱۰. گاهی خاطره‌ی عشقی اندوهناک از زمانهای اکنون  
۱۷

۱۱. دیوها و دلبندهای گونی‌پوش  
۱۱-۱۹

۱۲. بهشت نو  
۹۰

به همین قلم / برگردان

۱۳. خرابستان و شعرهای دیگر    تی. اس. الیوت  
۱۸ و ۱۲ و ۷۹ و ۶۱

۱۴. سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش    سیلویا پلات  
دی ۱۸

۱۵. گاهان ایزدان و اهریمن    لی بو و ازرا پاوند و .....  
زمستان ۱۸

۱۶. شاه خاکستری چشم    آنا آخمتوا  
بهار ۱۹

۱۷. زیبایی نکبتبار بچه‌ها    آرتور رمبو  
تابستان و مهر ۱۹



۱۸. مرواریدهای استخوانی    مارینا تسوه‌تایوا

پاییز ۸۹

۱۹. شعر بی‌قهرمان    آنا آخمتوا

بهار ۹۰

۲۰. باده‌پیمایی با اژدها در تموز    لی بو

تیر ۹۰

۲۱. آواز پلنگ لیمویی بر نرده‌های غبارآگین    روبن داریو

مرداد و شهریور ۹۰ و اندوهگساری ماه ماه ماه

۲۲. آمرزشخوانی    آنا آخمتوا

مهر ۹۰

۲۳. لابه‌لای تیغ‌های زمردین    جین هیرشفیلد

آبان ۹۰

۲۴. برج فراموشی    مارینا تسوه‌تایوا

آذر و دی ۹۰

۲۵. دوپیکر      اسیپ ماندلشتام و نیکلای گومیلف

بهمن ۹۰

۲۶. همبازیان گمشده گزیده‌ی شعر جهان

فروردین ۹۱

۲۷. گل سرخ هیچ کس      پل سلان

اردیبهشت و خرداد ۹۱

۲۸. جامه‌درانی      کاسپارا استامپا

خرداد ۹۱

۲۹. آه، ساعت تلخ زوال      گئورگ تراکل

تابستان ۹۱

۳۰. حلزونهای هرزه پس از نیمروز      مارینا تسوه‌تایوا

؟

## پس از یکصد سال و اندی ترانه‌خوانی چندنفره در ستایش بانویی ناشناس

### گزیده‌ی شعر روس

الکساندر پوشکین

الکساندر بلوک

نیکلای گومیلف

ولادیمیر مایاکوفسکی

اسیپ ماندلشتام

مارینا تسوه‌تایوا

بوریس پاسترناک

آنا آخماتوا

کالبد حاضر در دوردستها

نابور (حمیر)

A black and white photograph of Sylvia Plath. She is looking directly at the camera with a slight smile. She has shoulder-length dark hair and is wearing a dark, patterned jacket over a light-colored collared shirt. Behind her is a bookshelf filled with many books, their spines creating a rhythmic pattern of light and dark vertical lines.

سیلوپ پلات *Sylvia Plath*

سگاہ زنانه در زایشگاه

و پیرامونش

ویرایش تازه

شایور (حمدری)

لی بو Li Po 李白 Li Bai

Ezra Pound ازرا پوند

ویرایش تازه

سایور

(حمیر)

گاهان ایزدان

و اهریمن

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.